

قبیله‌گرایی و ترور*

فیلیپ ام. زِمان
ترجمه محمدسمیع آقانی**

اشاره: نویسنده این مقاله به بررسی نسبت چندوجهی قبیله با تروریسم و نمود بیرونی آن در افغانستان، پاکستان و عراق پرداخته است. از نگاه وی، قبایل در جوامع توسعه‌نیافته فاقد دولت قوی هنوز اهمیت بسیاری دارند و لذا به طرق متنوعی می‌توانند در خدمت تقویت و تمویل تروریسم قرار گیرند. حتی تاکتیک‌های جنگی تروریست‌ها برگرفته از سبک نزاع قبیله‌ای است. پس باید این پایگاه حمایتی را از تروریست‌ها ستاند. برای حصول این هدف باید ساختار حاکم بر نظام قبیله‌ای شناخته شود. این شناخت به نفوذ در سازمان قبیله‌ای، جلب اعتماد آنان به خود، سلب اعتماد آنان از تروریست‌ها و در نهایت استفاده از ظرفیت آنان علیه تروریست‌ها کمک می‌کند. در این مقاله، قصه دشواری فرایند پرچالش هم‌پیمان شدن با قبایل به‌خوبی روایت شده است. با اینکه بحث انضمامی است، به‌هیچ‌وجه روزنامه‌ای نیست؛ مباحث جدی و تحلیل‌های مبنایی روشن‌گر در جای‌جای مقاله خود را نمایان می‌کند.

* این نوشتار ترجمه‌ای است از:

Zeman, Phillip M. "Tribalism and Terror: Report from the Field." *Small Wars & Insurgencies* 20, no. 3-4 (2009): 681-709.

** لیسانس فلسفه، کابل: دانشگاه ابن‌سینا

Email: samishahri1371@gmail.com

مقدمه

در نیمه دوم قرن بیستم، ملت‌ها عموماً درگیر جنگ سرد و فعالیت‌های تفرقه‌جویانه ناشی از توازن دوقطبی قدرت بودند. با سقوط اتحاد جماهیر شوروی، متفکران بسیاری، درباره جهان پس از جنگ سرد، نظریه‌پردازی کردند. نزدیک به دو دهه بعد از پایان جنگ سرد، برخورد تمدن‌های ساموئل هانتینگتون این استدلال را پیش کشید که خطوط گسل میان تمدن‌های مختلف (مانند دنیای اسلام، دنیای غرب و...) موجب برخورد تمدن‌ها خواهد شد. با واضح شدن هرچه بیشتر این واقعیت که به‌ویژه اسلام، در محیط جهانی شدیداً پیوسته امروز، به اشکال مختلف با همسایگان خود در اصطکاک به سر می‌برد، امتیاز این استدلال آشکار می‌شود. با اینکه اسلام در طول تاریخ خود با تمدن‌های دیگر رویارویی داشته است، محمل جدید برای این رویارویی تروریسم اسلامی است.

نظریه دیگر، درباره جهان پس از جنگ سرد، نظریه «آشوب رو به ظهور» رابرت کاپلان است، نظریه‌ای که نزاع‌های جهانی را، بر محور نبود و کمبود منابع و دولت‌های ناکام این حوزه، به تصویر می‌کشد. این دولت‌های در حال توسعه و غالباً ناکام، در بسیاری موارد، رسوم و عناصر شدیداً قبیله‌ای دارند و در مواردی نیز این عناصر قبیله‌ای عنصر غالب آن‌ها را تشکیل می‌دهند؛ «... در بیشتر نقاط جهان توسعه‌نیافته پدیده‌های زیر مشاهده می‌شوند: تضعیف حکومت‌های مرکزی، ظهور قلمروهای محلی و قبیله‌ای، شیوع بدون کنترل بیماری و بالا گرفتن همه‌جانبه جنگ.»^۱ اگر بنا بر فرض کاپلان، درگیری در اثر کمبود منابع (عاملی تاریخی برای شکل‌گیری قبایل) و ناکامی دولت‌ها واقع شود، تنها دلیل آن تجدید نیروی نهادهای قبیله‌ای در این مناطق است. در این مناطق آشوب‌زده، غالباً اتحاد و نیروی قبیله است که امنیت و بقا را تأمین می‌کند. اگرچه امنیت و کنترل ذخایر حیاتی جزو منابع قدیمی توسعه قبیله‌ای محسوب می‌شوند، نیاز امروز ما به امنیت و حفاظت از حیات کمتر از گذشته نیست.

گرچه اکثر کشورهای جهان راه توسعه را می‌پیمایند، باید یادآور شد که گروه‌ها و سازمان‌های قبیله‌ای، مخصوصاً در دولت‌های در حال توسعه و ناکام، هنوز نفوذ بسیاری دارند. این وضعیت در عراق شناخته‌شده است. الیور روی نیز ارزیابی مشابهی در مورد افغانستان و پاکستان دارد؛ «نظام قبیله‌ای عنصر مسلط در میان

گروه قومی پشتون، مخصوصاً در بخش‌های شرقی این کشور، است.^۲ کشورهای توسعه‌یافته، در طول تاریخ خود، با گروه‌های قبیله‌ی رویارویی و آمیختگی (به هر دو صورت سازش و تقابل) داشته‌اند. به‌کارگیری و توسعه‌ی دانش و تجربه‌ی گذشته در عرصه‌ی جلوگیری، رویارویی یا شکست تهدیدها و چالش‌های ناشی از گروه‌های قبیله‌ی اهمیت اساسی دارد. اهمیت مطلب از آنجا ناشی می‌شود که اعضای گروه‌های اسلام‌گرای افراطی عمدتاً از جوامعی برمی‌خیزند که سنت‌های قوی قبیله‌ی در آن حاکم‌اند.

توسعه‌ی این دانش صرفاً آغاز کارهای لازم برای تعامل با گروه‌های قبیله‌ی است. می‌باید هم‌زمان با تغییرات یا دگرگونی‌ها در عرصه‌ی نظریه‌پردازی، در عرصه‌ی تاکتیک‌های عملیاتی نیز تحول ایجاد شود. درباره‌ی راه‌های جدید کار با عناصر خارجی برای مواجهه با تهدید، باید پذیرش پیوسته وجود داشته باشد. نوآوری و تفکر خلاق، نه فقط در حوزه‌ی فعالیت‌های تاکتیکی، بلکه همچنین در حوزه‌ی روش‌های تعامل، خصوصاً روش‌های تعامل صلح‌آمیز، ضروری است. مأموران نظامی باید زرنگ باشند، مهارت‌های دیپلماتیک فراگیرند و مفاهیم نو به کار بندند. همچنین می‌طلبند که در سطح تاکتیکی، برای اتخاذ تصمیم‌هایی که آثار راهبردی دارد، صلاحیت ذاتی موجود باشد. گرچه مفهوم تروریسم در لیست نگرانی‌های مهم امنیت بین‌الملل نسبتاً تازه‌وارد است، کنش‌گران قبیله‌ی چنین نیستند. شناخت تهدیدها و فرصت‌هایی که ساختارهای قبیله‌ی می‌توانند خلق کنند، مخصوصاً از طریق ارتباط خود با گروه‌های تروریستی دارند، جایگاه گروه‌های قبیله‌ی را در بحران و نزاع آینده مشخص می‌کند و به‌وضوح روشن می‌سازد که به شناخت عمیق نظام‌های قبیله‌ی و تأثیرات آن نیاز داریم.

بنیاد اندیشه

سازمان‌های قبیله‌ی توان و ظرفیت وسیعی در مقابله با تروریسم دارند. این سخن شامل مقابله با شورش نیز می‌شود، گرچه تفکیک میان این دو پدیده بسیار دشوار است. مبنای این توان این واقعیت است که گروه‌های تروریستی عمدتاً بین گروه‌های قبیله‌ی فعالیت دارند، مانند قبایل عرب در عراق و قبایل پشتون در افغانستان و پاکستان. برای استفاده‌ی مؤثر از عناصر قبیله‌ی در مقابله با تروریسم، به شناختی جامع از عموم جوامع قبیله‌ی و شناختی ویژه از نمایندگان قبایل محلی، که قصد داریم با آن‌ها تعامل کنیم، نیاز داریم. با شناخت عمیق از سازمان‌های قبیله‌ی

می‌توان به انگیزه‌ها، مفاهیم عملیاتی و نقاط آسیب‌پذیر تروریست‌ها پی بُرد. فرصت‌ها از چند جهت خلق می‌شوند: (۱) چنان‌که گذشت، اکثر تروریست‌ها از جوامع قبیله‌ای می‌آیند؛ (۲) سازمان‌های تروریستی از تاکتیک‌هایی استفاده می‌کنند که ریشه در منازعات قبیله‌ای دارند (تاکتیک‌های چریکی از قبیل کمین، یورش و...)؛ (۳) غالباً در مناطقی که حاکمیت حکومت ضعف دارد (یا کلاً از بین رفته است)، قبایل تنها سازمان‌های اجتماعی تأثیرگذارند، به‌ویژه در مناطقی که گروه‌های تروریستی از آن به‌عنوان پناهگاه استفاده می‌کنند. از این نکات روشن می‌شود که چطور شناخت بهتر جوامع و منازعات قبیله‌ای می‌تواند به فهم تروریستی که با او می‌جنگیم، کمک کند. در صورت اتخاذ فنون و/یا رویکردهای مناسب، این شناخت به ما فرصت استفاده از عناصر قبیله‌ای را در عرصه مبارزه با سازمان‌های تروریستی فراهم می‌آورد. این کار از طرق متنوعی، مانند به‌کارگیری آنان به‌عنوان نیروهای عملیات نیابتی، منابع اطلاعاتی یا نیروهای بازدارنده از عملیات سازمان‌های تروریستی در مناطق قبایلی، قابل اجرا می‌باشد.

اخيراً در حوزه تعامل با گروه‌های قبیله‌ای در عراق و افغانستان/پاکستان، نتایج بسیار متفاوتی به دست آمده‌اند. ابتکارهای قبیله‌ای رئیس‌جمهور پرویز مشرف بین سال‌های ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۷،^۳ ناکامی‌های آشکار قلمداد می‌شوند. گرچه تلاش‌های او پایان موفقی نداشت، توجه او به نقشی که گروه‌های قبیله‌ای در مبارزه با گروه‌های تروریستی باید به عهده بگیرند، اهمیت دارد؛ «اعضای قبایل باید همکاری خود را با حکومت در نابودسازی تروریسم گسترش دهند و در بیرون راندن تروریست‌ها از مناطق قبایلی نقش مؤثر بازی کنند.»^۴ دلایل ناکامی‌های مکرر مشرف روشن بود؛ «... رژیم مشرف یک سلسله توافقات جنجالی با رهبران محلی انجام داد ... اما به‌زودی آشکار شد که این توافقات به ضعف اجرایی مبتلا است و به پناهگاه‌های تروریست‌های خارجی و عبور ملیشه‌ها از مرز افغانستان اذن دوام می‌دهد.»^۵ پس از تلاش‌های ناکام مشرف، حکومت منتخب جدید پاکستان (در بهار ۲۰۰۸) پالیسی‌های جدیدی را در قبال گروه‌های قبایلی روی دست گرفت که شامل تعامل سیاسی، اعطای انگیزه‌های توسعه‌ای و اقتصادی، استفاده (حداقلی) از قدرت و احترام به رسوم و سنت‌های قبیله‌ای می‌شد.^۶ دوره‌های اولیه این گفت‌وگوها با ملیشه‌های پاکستان به ناکامی برخورد - به همان دلایلی که تلاش‌های مشرف ناکام

مانده بود - و نهایتاً در آخر جون ۲۰۰۸ به اقدام نظامی جهت برقراری مجدد کنترل حکومت در منطقهٔ پیشاور منجر شد.

رئیس‌جمهور افغانستان، حامد کرزی، نیز نگرانی‌هایی شبیه به نگرانی‌های پاکستان دارد. او اعلان کرد مناطق قبایلی، که عمدتاً خارج از کنترل حکومت مرکزی‌اش قرار دارند، در مبارزه با سازمان‌های تروریستی فعال در بین مردم این دو کشور، از نقش حیاتی برخوردارند. «کرزی خواهان تقویت نقش ساختارهای قبایلی و ریش‌سفیدان قبیله در اقدامات ضدتروریستی» بود.^۶ اما به‌رغم طرح این خواسته‌ها از جانب کرزی، پیشرفت چندانی در این بخش دیده نمی‌شود. حالا که تلاش‌های افغانستان و پاکستان ناکام مانده‌اند، به‌جای ترک اصل ایده، نکتهٔ مهم شناخت دلایل ناکامی و اصلاح روش است.

در مقابل، در زمان مشابه (از ۲۰۰۳ به بعد)، تلاش‌های معطوف به تعامل نظامیان آمریکایی با قبایل در ولایت الانبار عراق به موفقیت رسید. عامل حصول این نتایج متضاد روش‌ها و اوضاع حاکم بر این تلاش‌ها بوده است. البته این بدان معنا نیست که نیروهای آمریکایی بعد از ۲۰۰۳ به موفقیت سریع و پایداری دست یافتند. در واقع، نیروهای آمریکایی در ولایت الانبار حملات درازمدتی علیه قبایل سنی داشتند. هرچند این حملات در برخی موارد با پیشرفت متوسط همراه بود، تا سال‌های ۲۰۰۶ و ۲۰۰۷ عمدتاً با شکست مواجه می‌شد. بالاخره اقدامات شورشیان و تروریست‌ها همراه با حضور دوام‌دار و «دست باز» نیروهای آمریکایی سبب شد که قبایل سنی به پیشنهادهای آمریکایی‌ها پاسخ مثبت دهند. در حالی که آمریکایی‌ها برای استقرار مجدد نظم و حفاظت از مردم الانبار کار می‌کردند، تروریست‌ها و شورشیان تلاش داشتند مردم سنی را که پشتوانهٔ عملیات آن‌ها بودند، با خشونت و ارباب‌بترسانند و کنترل کنند. بعد از گذشت سال‌ها از این برنامهٔ تروریستی، حوصلهٔ قبایل سنی الانبار سر رفت و آنان به دست همکاری‌ای که عساکر و نیروی دریایی دراز کرده بودند، دست دادند.

برای شناخت دلایل پیروزی و ناکامی همکاری‌ها با گروه‌های قبایلی در عراق و افغانستان-پاکستان، لازم است تا روی پاره‌ای از عناصر اساسی جوامع قبیله‌ای و نحوهٔ عملکرد آن‌ها بحث کنیم و دریابیم چگونه بافت‌های قبیله‌ای بر نزاع‌هایی که در آن به سر می‌برند، تأثیر می‌گذارند.

شناخت جوامع قبیله‌ای

در تعریف جوامع قبیله‌ای، قواعد صلب و ثابتی وجود ندارد. «انسان‌شناسان تقریباً همیشه با این تمایل که جوامع را برحسب یک مفهوم فراگیر توضیح دهیم، مخالفت کرده‌اند و به وجود تفاوت‌های بینا فرهنگی و تأثیر تنوع ساحات، از اقتصاد سیاسی تا روابط جنسیتی، توجه داده‌اند.»^۸ با وجود آن، برخی عوامل و شرایط عام وجود دارند که به سازواری مشخصات معینی در میان موارد فراوان انجامیده‌اند. با شناخت 'علت و معلول' پدیده‌های مؤثر در جوامع، پروسه‌های فکری حاصله و کنش‌های فاعلان دارای مبادی قبیله‌ای (صرف‌نظر از اینکه به‌عنوان اعضای جامعه قبیله‌ای عمل کنند یا خیر) را بهتر می‌فهمیم.

نظریه‌ها بزرگ‌ترین بصیرت بسیار مهمی را درباره شکل‌گیری و دوام نظام‌های قبیله‌ای در اختیار ما می‌گذارد. در نگاه هابزی، «دانشمندان، برای تبیین رفتار دولت، از مفهوم آنارشسیسم بین‌المللی و طلب نجات متوسل می‌شوند.»^۹ این تبیین به‌صورت قطع می‌تواند بر نظام‌های قبیله‌ای نیز تطبیق شود. «طبق استدلال هابز، قرارداد اجتماعی وعده می‌دهد که از افراد در برابر تهدید به سرکوب، مرگ و آسیب شایع در وضعیت طبیعی حمایت کند.»^{۱۰} ضمن اینکه این نظریه می‌تواند شکل‌گیری نظام‌های قبیله‌ای را تا حدودی بر اساس امنیت‌خواهی توضیح دهد، می‌توان از آن در تبیین دوام نظام‌های قبیله‌ای در مناطق دوردست و پر هرج و مرج - حتی در دنیای امروز - که دسترسی امن به منابع محدود در آنجا حیاتی است، نیز استفاده کرد. رقابت مداوم بر سر منابع عامل اصلی شکل‌گیری نظام‌های قبیله‌ای است (چون قدرت جمعی بیش از قدرت فردی است) و به بقای آن‌ها نیز کمک می‌کند.

هابز مدعی است درگیری زبانی شکل می‌گیرد که انسان‌ها شیئی واحدی (از باب مثال دارایی) را طلب می‌کنند که نمی‌توانند آن را با بقیه شریک سازند. آنان دشمن یکدیگر می‌شوند و در طلب خواسته خود، می‌کوشند یا دیگران را تابع خود سازند یا آن‌ها را از بین ببرند. این مسئله هیچ‌وقت حل نمی‌شود، چون رقیبان دیگر نیز به‌صورت مداوم بر سر آن شیئی رقابت می‌کنند. تحت چنین شرایطی، وضعیت بشر هیچ‌گاه امن نخواهد بود. او باید مدام متوجه تهدیدها از هر گوشه باشد.^{۱۱}

ریچارد تاپر بنیادهای قبیله‌ی بقا را بیشتر توضیح داده است: «مهم‌ترین عامل، دستیابی به زمین برای زراعت، چراندن یا جمع‌آوری ثروت است، چه به صورت فردی و چه به صورت جمعی. این امر به نوبه خود هم اساس شکل‌گیری و چگونگی همزیستی‌ها و همکاری‌ها در سطوح مشخص قبیله‌ای است و هم اساس رقابت‌ها و جناح‌بندی‌های درون آن‌ها...»^{۱۲} تاپر، در مورد رقابت بر سر منابع، به صورت مشخص از پشتون‌های درانی یاد می‌کند: «درانی‌ها با گروه‌های متنوع قومی دیگر، در رقابت مداوم بر سر منابع، اعم از زمین‌های زراعتی و مراتع، به سر می‌برند.»^{۱۳}

رقابت بر سر منابع و نیاز به امنیت، دفاع جمعی از مردم و منابع را الزامی کرده است. این امر به نوبه خود موجب وفاداری قوی نسبت به گروه می‌شود، وفاداری‌ای که نیروی عمده در نجات هر قبیله است و سازمان اجتماعی گروه‌های قبیله‌ای را نیز توضیح می‌دهد؛ «قبایل به روابط خویشاوندی و نسب پدری به عنوان مبنای هویت، تبعیت سیاسی و رفتار، اولویت می‌دهند. ... قبایل روی عوامل شخصی، اخلاقی و نسبی تأکید می‌کنند. ... روش قبیله‌ای به لحاظ اجتماعی امری همگون، تساوی‌طلب و بندبند و دارای اجزاست. ... قبیله در درون فرد است...»^{۱۴} بنا بر توضیح تاپر، مفهوم قبیله‌ای خویشاوندی از قدرت خاصی برخوردار است. استعمال کلمه عربی «قوم»، که معنای عمیق‌تری نسبت به معادل انگلیسی خود دارد (و در بسیاری از مناطق آفریقا، خاورمیانه و آسیا استعمال می‌شود)، قدرت مفهوم خویشاوندی را افزایش می‌دهد. بنا بر تعریف کنفیلد انسان‌شناس، قوم در افغانستان «کلمه محلی رایجی است که بر مردمی که به لحاظ اجتماعی و مکانی متحدند، اطلاق می‌شود... دلالت اصلی کلمه قوم آن است که اعضا از طریق خویشاوندی پدری با هم متحد می‌شوند، محل سکونت مشترک دارند و در ارتباط اجتماعی گرم به سر می‌برند.»^{۱۵}

در کنار مفهوم قوم، مفهوم عصیت قرار دارد. برابر توضیح توماس بارفیلد، «عصیت محصول روابط خویشاوندی نزدیک یا روابط رئیس-پیرو بود که در میان مردم قبایلی بسیار رواج داشت. در زمان جنگ، چنین روابطی بیش از منافع زودگذر اقتصادی و سیاسی، که لشکرهای مزدور و استخدام‌شده دولت‌ها را تحریک می‌کرد، کمک و همکاری متقابل را تضمین می‌نمود.»^{۱۶}

برای شناخت جوامع قبیله‌ای، در نظر گرفتن دیدگاه افراد بومی اهمیت بسیار

دارد.^{۱۷} بدون توجه به این نکته، هرگونه آگاهی نسبت به موضوع مورد مطالعه فاقد چشم‌انداز اصلی و آلوده به چشم‌انداز ایدئولوژیک و اجتماعی نویسنده خواهد بود. با فرارفتن از فرضیه اولیه درباره چشم‌انداز، «... سعی انسان‌شناس باید در جهت کشف این مطلب باشد که رفتارهای مردم از نظر خود آن‌ها و دیگران چه معنایی دارند.»^{۱۸} فهم موفق رفتارهای کنشگر قبیله‌ای عمیقاً بر توانایی محقق در به‌کارگیری زمینه مناسب برای تأثیرات محلی، فرهنگی و تاریخی‌ای، که مولد تصامیم و افعال بوده‌اند، متکی است. با دقت در چشم‌انداز، متوجه می‌شویم که نظام قبیله‌ای را باید نظام پیچیده‌ای در نظر بگیریم که متغیرهای متنوع تأثیرگذار بر آن برای ناظر بیگانه نوعاً نقاط تاریک‌اند. به‌علاوه آن، یک وجه متمایز نظام‌های پیچیده - که به بحث تعامل با قبایل ارتباط بسیاری دارد - مفهوم فرصت‌های زودگذر و برنامه‌های متغیر است؛ «نظام‌های پیچیده قبیله‌ای به‌هیچ‌وجه پایدار نیستند: هم در بازار و هم در سیاست جهانی، نقاط تعادل معمول و موقت همیشه پدیده‌هایی متمایزند. هر وضعیت متعادل، مانند ایستادن انسان با وجود ناسازگاری میان عضلات متقابل، اتفاقی زودگذر در مجموعه‌ای مشخص از شرایط است، نقطه‌ای در حال تغییر.»^{۱۹}

همان‌گونه که تاپر، کنفیلد، بارفیلد و دیگران در مطالعات خود درباره گروه‌های قبایلی به‌صورت روشن بیان کرده‌اند، این گروه‌ها باید با این رویکرد مطالعه شوند که نظام‌های اجتماعی‌ای را ایجاد کرده‌اند که وابستگی مطلق درون‌گروهی دارند، نظام‌هایی که در طول زمان برای تضمین بقای قبیله ایجاد شده‌اند.

«وضعیت معمول» قبیله‌ای

با اینکه به تغییرات اجتماعی ناشی از جهانی‌شدن و شهرنشینی توجه فراوانی می‌شود، شواهد کافی وجود دارد که با وجود این فشارهای کلان، گروه‌های قبیله‌ای پایگاه و تأثیر خود را از دست نمی‌دهند.^{۱۳۹۴} در واقع، به نظر می‌رسد در بسیاری موارد، ریشه‌های قبیله‌ای افراد به‌مثابه وضعیت معمولی که در مواقع دشوار به آن مراجعه می‌شود، عمل می‌کنند. حتی اگر ریشه‌های قبیله‌ای در محیط شهری رقیق شوند، بازهم به‌صورت کامل از میان نمی‌روند.

وضعیت شهری مثال خوبی برای رقیق شدن نفوذ قبیله‌ای فراهم کرده است که به‌وضوح نشان می‌دهد تأثیرات قبیله‌ای ممکن است کاهش یابند، ولی به‌هیچ‌وجه از بین نمی‌روند. این عامل را می‌توان در فلوجه عراق (۲۰۰۵) در قبیله ابو عیسی

مشاهده کرد.^{۲۰} در نقاط قبایلی اطراف فلوجه، بسیار واضح بود که قدرت مسلط در دستان این قبیله و رهبری آن است. گرچه قدرت رئیس این قبیله همه‌شمول نبود، یقیناً او بانفوذترین چهره در منطقه بود. این مطلب نیز واضح بود که نفوذ رئیس قبیله ابوعیسی در مرکز شهر فلوجه با محدودیت بیشتری مواجه است. دلیل آن ترکیب مردمی شهر و نیز وجود نهادهای مدنی و کنترل آن بر منطقه بود. با وجود آن، هرگاه او می‌خواست بر اوضاع فلوجه تأثیر بگذارد، به خواسته‌هایش گوش داده می‌شد. این امر نشان‌دهنده تأثیر رگه‌های قبیلوی بود.

این وضعیت مختص عراق نیست. گرچه امروزه رشته‌های قبیلوی شاید کم‌رنگ شده باشند، هنوز به صورت وسیعی وجود دارند و از وزنه سنگینی نیز برخوردارند، مخصوصاً در اوضاع دشوار. شبیه وضعیت فوق را می‌توان در مناطق پشتون‌نشین افغانستان و پاکستان مشاهده کرد. با وجود فشار شهرنشینی، هنوز اعضای قبایل پشتون معمولاً «خود را به عنوان طوایف گوناگون تعریف می‌کنند».^{۲۱}

رفاه می‌تواند حصاری در برابر رشته‌های قبیلوی باشد - زیرا در صورت عدم نیاز به امنیت، طلبی هم وجود ندارد. اما هنگامی که بحران آغاز می‌شود، عضو قبیله، برای داشتن امنیت، به صورت طبیعی به سوی قبیله خویشاوند خود می‌رود.

خون، ناموس، شرم و انتقام

سرمایه خود را فدای سر و سر خود را فدای ناموس می‌کنم. (ضرب‌المثل پشتو)^{۲۲}

واحد پایه نظام قبیلوی خانواده هسته‌ای است که با توسعه خانواده‌های انفرادی، توده واحد قبیلوی را می‌سازد. اهمیت رشته خونی را ابن‌خلدون در ارزیابی خود از قبایل بدوی عرب [به‌خوبی] دریافته است؛^{۲۳}

(احترام به) پیوند خونی در بین مردان امری طبیعی است، با کمترین موارد استثنا. این رشته سبب پیوند عاطفی فرد با خویشاوندان خونی‌اش می‌شود، (و این حس را در او به وجود می‌آورد که) هیچ آسیبی نباید به آنان برسد و هیچ‌گونه ویرانی‌ای سراغ آنان نیاید. فرد، در صورتی که خویشاوندانش مورد حمله یا برخورد غیرمنصفانه قرار گیرند، احساس شرم می‌کند، و خواهان مداخله می‌شود، ولو خطر و نابودی او را تهدید کند.^{۲۴}

روابط خونی با شرم و ناموس گره خورده است - در صورت نقض یکی از این

دو، قانون قبیله انتقام را تجویز می‌کند. این مفاهیم، که از جهات مختلف پیوند ناگسستنی با هم دارند و از یکدیگر استنتاج می‌شوند، اساس قبیله را شکل می‌دهند. این مفهوم بنیادی، در سنت پشتون‌ها، به پشتون‌والی معروف است، «قانون حقوقی و اخلاقی‌ای که نظم و مسئولیت‌ها را تعیین می‌کند. این قانون شامل مجموعه‌ای از ارزش‌هایی می‌شود که به ناموس، ننگ، مهمان‌نوازی، کمک متقابل، شرم و انتقام تعلق گرفته و نظم اجتماعی و مسئولیت فردی را مشخص می‌سازد. دفاع از ناموس تا سر حد مرگ بر هر پشتونی فریضه است.»^{۲۴}

برای اصل و نسب و الحاق به خانواده قانون سختی وجود ندارد، گرچه معیار اصلی آن اشتراک در یکی از اجداد است؛ «در مقام نظر، قبایل خود را اخلاف جد مشترک می‌دانند، کسی که گروه غالباً به نام او خوانده می‌شود. انشعابات داخلی قبیله به دلیل اشتراک در اخلاف میانی دانسته می‌شود.»^{۲۵} اصل و نسب اهمیت بسیاری دارد، گرچه تنها عامل تعریف‌کننده هویت قبیله نیست، «قومیت بر خویشاوندی مشترک از طریق پدر، عرف مشترک، سنت و زبان مبتنی است ... بالاخره قومیت، مذهب، قبیله، خانواده و نحوه معیشت با همدیگر گره خورده‌اند و تا حدودی انفکاک‌ناپذیر می‌باشند.»^{۲۶}

آنچه در مطالعه فوق بیشتر جلب توجه می‌کند، ابعاد انفکاک‌ناپذیر جامعه قبیله‌ای است؛ تمام متغیرهای تشکیل‌دهنده قبیله و فرهنگ قبیله‌ای در یک نهاد سازوار به هم ملحق می‌شوند. مفهوم الحاق شامل امور داخلی، میانی و بیرونی قبیله می‌شود؛ «سیاست زندگی شخصی و نظام استیلا در حوزه 'داخلی' خانواده و اصل و نسب با سیاست بندبند و دارای اجزای زندگی قبیله‌ای نقاط اشتراک دارند؛ همه آن‌ها جزو سیاست‌اند.»^{۲۷} فهم این نکته که در جامعه قبیله‌ای بین زندگی روزمره، فرهنگ و سیاست جدایی نیست، در شناخت این‌گونه جوامع اهمیت بسیار دارد، گرچه در تفسیر وقایع ما را با چالش مواجه می‌سازد. فهم تأثیرات یک تصمیم یا عمل و انگیزه آن، با روابط نامرئی‌ای که میان زندگی شخصی و سیاسی وجود دارد، نیازمند حرکتی کاملاً جدید است.

ناموس در جامعه قبیله‌ای ارزش مرکزی دارد و غالباً در اشکال مختلف، وسیع‌تر از کاربرد معمولی غربی آن است؛ «پشتون بودن به معنای پایبندی به قانونی است که

روی ناموس و دفاع از آن، خودمختاری، شجاعت، عزت نفس و احترام به دیگران و... تأکید دارد. ناموس‌داری یک مرد با توانایی او بر استیلا و دفاع از متعلقاتش، به‌شمول خانواده، زن و خویشاوندان مؤنث وی، مشخص می‌شود.^{۲۸} از ناموس فرد باید سرسختانه حفاظت شود؛ تعرض به ناموس شخص یا خانواده او کیفر به‌دنبال دارد. کیفرگاهی از طریق سازش بر اساس قانون قبیله (معمولاً توسط رهبر قبیله و با غرامت دادن طرف متجاوز به طرف متضرر) صورت می‌گیرد. در غیر آن، تعرض ممکن است به خصومت شدیدی منجر شود که دشمنی ریشه‌داری را بین خانواده‌ها، طوایف و قبایل به وجود می‌آورد. مشخصه دیگر طبیعت خون‌محور جامعه قبیله‌ای آن است که اعضای قبیله عملاً مسئولیت اعمال انجام‌شده توسط خویشاوندان قبیله خود را به عهده می‌گیرند. «مردان هم‌قبیله در مسئولیت ناشی از تعرض یکی از اعضای قبیله شریک‌اند. از هر عضو قبیله می‌توان انتقام گرفت، گرچه معمولاً نزدیک‌ترین شخص به فرد متجاوز ترجیح داده می‌شود. ... مردان قبیله مسئولیت انتقام را نیز مشترکاً به عهده دارند.»^{۲۹} در نظام قبیله‌ای، رشته خونی و الزامات آن فقط شامل خانواده درجه‌یک افراد نمی‌شود، بلکه از آن فراتر می‌رود.

قومیت و قبیله‌گرایی هم در تقسیم مردم افغانستان به گروه‌های مختلف و هم در متحده‌سازی افغان‌های دارای پس‌زمینه مشترک نقش داشته است... از آنجایی که قبیله و قوم هر دو نتیجه گسترش خانواده‌اند، برای اینکه افغان‌های متعلق به گروه‌های مختلف را متحد سازیم، شاید توسعه مفهوم خانواده، به‌گونه‌ای که تمام شهروندان را در بر بگیرد، مفید واقع شود.^{۳۰}

در طول تاریخ، توسعه مفهوم خانواده و افزایش ظرفیت پذیرش آن مکانیسم بسیار مهمی برای ایجاد هم‌گرایی میان قبایل افغان در مقابل متجاوز بوده است. در تاریخ متأخر، مفهوم «خانواده گسترده» به دیگر گروه‌های قبیله‌ای این امکان را داده است که با بقیه قبایل افغانستان ارتباط برقرار کرده یا حداقل مورد پذیرش آن‌ها واقع شوند.

این دقیقاً همان کاری است که مجاهدین در مراجعه‌شان به اجتماع مؤمنان (تمام مسلمانان صرف‌نظر از مذهبشان) انجام داده‌اند. گرچه مسلمانان جد مشترکی ندارند، اهداف مشترک، تقابل با گروه‌های دیگر (بی‌دینان و خدانا‌باوران)، پیوندهای محکم و مسئولیت گروهی مجاهدین همه یادآور

ساختار خانوادگی، قبیلولی و قومی گروه هستند.^{۳۱}

توجه به موفقیت مجاهدین در ایجاد ارتباط با جوامع قبیلولی جنوب و جنوب غرب آسیا و جلب حمایت آنان، این نکته را واضح می‌سازد که فرصت کار با جوامع قبیلولی وجود دارد. دانستن اینکه مجاهدین از این جوانب برای ایجاد ارتباط استفاده می‌کردند، باید به آنانی که با تروریسم مبارزه می‌کنند انگیزه بدهد تا مانع از این‌گونه ارتباطات سازمان‌های قبایلی شوند، ارتباطاتی که برای گروه‌های تروریستی، در عرصه فراهم‌سازی نیروی مردانه و پناهگاه، بسیار حیاتی‌اند.

نزاع قبیلولی

بادیه‌نشینان افرادی خشن، وحشی و بی‌فرهنگ‌اند و حضورشان همیشه محل تمدن است؛ با وجود این، آنان سرسخت، صرفه‌جو، اخلاقاً سالم، آزادی‌دوست و متکی به خود هستند و لذا بهترین جنگجویان را تربیت می‌کنند. ایضاً آنان حس عصیبت قوی دارند که می‌توان آن را به انسجام گروهی یا همبستگی اجتماعی ترجمه کرد. این امر ظرفیت نظامی آنان را بسیار تقویت می‌کند ابن‌خلدون، عبدالرحمن (۱۳۳۲-۱۴۰۶).^{۳۲}

به‌گواهی تاریخ، جنگ قبیلولی از بنیاد با شیوه جنگی معمول در غرب، که صورت مسلط جنگ در بخش‌های بسیاری از تاریخ متأخر بوده است، تفاوت دارد. با اینکه جنگ معمول در غرب استیلای خود را نشان داده، در مقابل جنگجویان قبیلولی شکست‌هایی هم متحمل شده است. تاریخ سلطنت بریتانیا مملو از شکست در برابر جنگجویان قبیلولی است، مانند نبرد اساندلوانا علیه مردم زولو، جنگ اول و دوم با افغان‌ها (۱۸۳۸-۱۸۴۲ و ۱۸۷۸-۱۸۸۰) و نبرد با جنگجویان قبایلی «فوزی ووزی»^{۳۳} سودان. ... به‌علاوه مثال‌های بریتانیایی، تاریخ آمریکا نیز مملو از روایت درباره جنگ‌آوری‌های افسانه‌ای شجاعان سرخ‌پوست است. این موارد نشان می‌دهد که نیروهای غربی جنگ‌های زیادی با نیروهای قبیلولی داشته و در مواردی در برابر آن‌ها شکست خورده‌اند.

سنت جنگ‌های قبایلی و گذشته برتری‌های رزمی، که در قلب جوامع قبیلولی نهفته است، منبع الهام و پیروی برای نسل‌های بعدی است. در کنار این نکته، دانستن اینکه جنگجویان قبیلولی به جنگ از منظری کاملاً متفاوت از منظر نظامیان

حرفه‌ای غربی می‌نگرند، نیز مهم است. «جنگ قبیله‌ای جنگ نیست؛ یعنی ساختار خشونت آن مانند جامعه معمولی است: هر مرد بالغ قبیله یک جنگجوست، رئیس قبیله فرمانده است، 'اردو' را نیز مجموعه کلان جنگجویان گروه موردنظر تشکیل می‌دهند...»^{۳۴} در کنار این چشم‌انداز متفاوت، جنگجویان قبیله‌ای به میدان جنگ نیز نگاه متفاوتی دارند؛ «میدان جنگ از دید افغان‌ها اجتماعی-فرهنگی است: این میدان به قبایل، گروه‌های قومی و مناطق تحت‌نفوذ برخی رؤسا تعلق دارد.»^{۳۵}

جنبه دیگر جنگ قبیله‌ای صبر عجیب در برابر جنگ‌های بلندمدت و حتی قبول آن است. هرچند اصطلاح «جنگ بلندمدت» به‌تازگی وارد واژه‌نامه نظامی ایالات متحده شده، برای جامعه قبیله‌ای مفهوم شناخته‌شده‌ای است. جنگ‌های بلندمدت قبیله‌ای ممکن است در حد انتقام خونی یا نزاع تمام‌عیار میان قبایل باشد. این نزاع‌ها عموماً دوره‌های کوتاهی از جنگ‌های خشن نیز دارند، که دوره‌های طولانی رکود آن‌ها را از هم جدا می‌سازد؛ این نزاع‌ها ممکن است در طول نسل‌ها جریان داشته باشند و از طریق نسل‌های بعدی دوام یابند، در حدی که شاید جنگجویان بعدی ندانند برای چه چیزی می‌جنگند؛ «چه بسا انتقام‌جویی‌ها چندین نسل ادامه یافته باشند و امروزیان علت اصلی جنگ را به یاد نیاورند.»^{۳۶}

جفری بی. وایت در مقاله «تأملاتی درباره جنگ نامنظم»، که به توصیف انگیزه‌ها، شاخصه‌ها، روش‌های اصلی و شباهت جنگ‌های قبایلی با جنگ‌های نامنظم امروزی اختصاص دارد، عناصر بنیادی جنگ قبیله‌ای را مشخص کرده است.

- جنگ قبایلی در ادامه سیاست قبیله‌ای است. این سیاست‌ها ناگزیر شامل سیاست انتقام، خیانت، بدهی‌های قدیمی و امتیازهای محدود اقتصادی می‌شود.

بنیاد اندیشه

- نیروهای قبایلی معمولاً سازمان‌های سستی دارند. شیوه جنگی آن‌ها بی‌نظم و عموماً فاقد آرایش‌های راهبردی است. «واحد‌های» نامنظم در واقع منعکس‌کننده قبیله یا طایفه‌ای است که به جغرافیایی خاص و یک ساختار رهبری سنتی وابسته‌اند.

- نیروهای قبایلی در یورش، زدوخورد و کمین کردن مهارت دارند، مواردی که در آن اسلحه نیمه‌اتوماتیک، ماشین‌دار، هاوان و ماین سلاح اصلی‌اند.
- جنگ‌های قبیله‌ای جنگ‌هایی کوچک‌اند که رهبران محلی، به دلایل محلی

- و شاید هم شخصی، آن‌ها را مدیریت می‌کنند. درک این دلایل دشوار است، زیرا ارزش‌ها، اهداف، استراتژی‌ها و تاکتیک‌ها بر عوامل مبهم، شخصی و بعید (از حیث زمان و مکان) استوارند.
- آنان با جنگ در زمین خود عادت دارند، با سلاح‌های خود بسیار آشنایند و در سطح تاکتیکی از مهارت برخوردارند.
 - در درگیری‌های محلی، تحرک راهبردی و عملیاتی چندان مهم به نظر نمی‌رسد. تحرک تاکتیکی شاید مهم‌تر باشد. نیروهای قبایلی غالباً در تحرک روی زمین خود حرفه‌ای‌اند.
 - نیروهای قبایلی از عملیات با دامنه، مدت و شدت وسیع اجتناب می‌کنند. دستور رهبران یا ماهیت تهدیدها معین می‌کند که در کنار یکدیگر حرکت کنند یا با فاصله از یکدیگر. تجربه و مشروعیت این نوع جنگ ناشی از تاریخ و فرهنگ آنان است. در ضمن، اسلحه و توانایی استفاده از آن آنان را در پیشبرد جنگ آماده‌تر می‌سازد.
 - (قبایل) دنبال نبرد تمام‌کننده نیستند و اشتغال دائمی به یورش، زدوخورد و کمین کردن را ترجیح می‌دهند. این کار آسیب‌پذیری آنان را کاهش می‌دهد، و تا حدودی آسیب‌پذیری نیروهای بسیار حساس غربی را افزایش می‌دهد. این نوع جنگ برای عساکر مدرن فرساینده است. اما این تجربه جدیدی برای غربیان نیست - یونانی‌ها و رومی‌ها عین تجربه را در مقابل حریفان خود داشتند.^{۳۷}
- رالف پیترز، در مقاله خود با عنوان «نوع جدید جنگجویان»، تفاوت‌هایی را بین سرباز (soldier) با جنگجو (warrior) بیان می‌کند؛ «جنگجویان» بدوی‌های نامنظم، متلون و خشونت‌جویی هستند که در نظم مدنی هیچ منفعتی برای خود نمی‌بینند. جنگجویان، برخلاف سربازان، طبق قواعد ما بازی نمی‌کنند، به معاهدات احترام نمی‌گذارند و از دستورهایی که موردپسندشان نیست، پیروی نمی‌نمایند.^{۳۸} گرچه این توصیف چهره‌خشنی را از جنگجو به تصویر می‌کشد که چندان منصفانه، جامع و دقیق نیست، ادعاهای او یقیناً از برخی جهات معتبر است. او در جدول ۱ به توصیف انگیزه‌ها و شاخصه‌های مشترک میان سرباز و جنگجو می‌پردازد.

جدول ۱- ویژگی‌هایی که سرباز و جنگجو از هم متمایز می‌سازند.

سرباز	جنگجو
فداکاری منظم دارای گرایش سازمانی مهارت‌هایش روی غلبه بر سربازان دیگر تمرکز دارد وفاداری به دولت قانون آن را به رسمیت شناخته است «اعاده کننده نظم»	ویرانگری با نظم کمتر یا کلاً بی‌نظم فردگرا مهارت‌هایش تمرکز مستقیم روی خشونت دارد وفاداری به شخصیت کاریزماتیک، هدف یا تمویل‌کننده قانون آن را به رسمیت نشناخته است «ویران کننده نظم»

منبع: پیترز، «نوع جدید جنگجویان»

وایت نیز ارزیابی مشابهی دارد، اما به جای تمرکز بر انگیزه‌ها و شاخصه‌های گروهی، از تقابل جنگ مدرن با جنگ نامنظم، برای تشخیص تفاوت بین روش‌ها و تاکتیک‌های جنگجویان حرفه‌ای غربی و هم‌تایان قبایلی آن‌ها استفاده می‌کند (جدول ۲).

جدول ۲- مقایسه انواع جنگ

جنگ مدرن	جنگ نامنظم
سازمان‌یافته فناوری پیشرفته وابستگی لوژستیکی جهت ملی دکترین هماهنگ نبرد تمام‌کننده سرباز هم‌پیمانان افتراق	غیررسمی فناوری آماده استقلال لوژستیکی جهت محلی دکترین موقتی و فاقد انسجام یورش و کمین جنگجو شریکان ادغام

منبع: وایت، «آرائی در باب جنگ نامنظم»

با اینکه پیترز «علت» جنگ را به مثابه عامل وفاداری و ایجاد انگیزه در بحث خود جای داده است، در بحث وی درباره «جنگجو» نقصان‌های زیادی وجود دارد، مخصوصاً آنجایی که به صورت عام جنگجوی مدرن را (در تقابل با سرباز مدرن) عضوی مطرود از گروه تلقی می‌کند. گرچه گاهی ممکن است قضیه از این قرار باشد، غالباً جنگجوی قبیله‌ای به دلیل تأثیرات منفی اجتماعی پا به میدان نمی‌گذارد. جنگجوی قبیله‌ای محصول محیط فرهنگی/قبیلوی خود است و لذا به نمایندگی از قبیله و منافع آن می‌جنگد. این مطلب در این سخنان وایت انعکاس یافته است:

جنگجو را نمی‌توان از بخش مدنی جامعه بیرون کشید و در قالبی متفاوت جای داد. او در نقش خود به عنوان جنگجو در بدنه معمول جامعه جای دارد. مهارت‌ها و تسلیحات او از آنچه در قبیله وی موجود است، ناشی می‌شود. دانش جنگی او احتمالاً به صورت وسیعی محدود به دانش موجود در جامعه اوست. او در بدنه سازمان منعطف‌تر و نظام انضباطی راحت‌تری فعالیت دارد. جنگجو در نزدیکی سرزمین و مردمان خود زندگی می‌کند.^{۳۹}

سخن پیترز راجع به نقش طرد شدن از گروه بیشتر به شیوه‌های جدیدی مربوط است که گروه‌های اسلام‌گرای افراطی مانند القاعده و طالبان در استخدام افراد، از جمله کنشگران قبیله‌ای، به کار می‌گیرند. کمپ‌های مهاجرین و مدارس زمینه‌های اولیه استخدام در این گروه‌ها، چون آن‌ها برای مردان شدیداً کم‌سواد و مطرود، که امید چندانی به آینده ندارند، امکانات زیادی می‌دهند. «در پاکستان، طالبان، از کمپ‌های مهاجرین و شبکه مدارس افراطی مناطق قبایلی، عضوگیری می‌کنند. عساکر رده‌پایین طالبان بیشتر بی‌سوادند، پشتون‌های فقیری که معمولاً چشم‌انداز کاری دیگری ندارند.»^{۴۰} اگر نظام قبیله‌ای فروپاشد یا عضو قبیله از آن ناامید گردد یا از سرزمین اصلی خود طرد شود، در این صورت جنگجوی قبیله‌ای بدل به سوژه مناسبی برای استخدام در سازمان‌های افراطی می‌شود.

گرچه واحدهای قبایلی به هیچ وجه علت اصلی تروریسم نیستند، لازم است بدانیم که اکثریت مأموران ترور از جوامع قبیله‌ای می‌آیند. بر اساس حدس و گمان می‌توان گفت شیوه جنگ تروریست‌ها ریشه در سنت‌ها و سبک‌های قبیله‌ای دارد. این فرض با واقعیت‌های عملیاتی‌ای که گروه‌های تروریستی با آن مواجه‌اند تقویت

می‌شود، چون آنان توانایی جنگیدن با ارتش‌های مدرن را به صورت معمولی ندارند. به اقتضای عادت یا شرایط، شیوه‌ای را برای جنگ بر می‌گزینند که در قبایل آن‌ها رایج است؛ ریشه‌های قبایلی به جنگ چریکی و نامنظم، با تعدیلات مدرن آن، میدان می‌دهد، جنگی که از آن با عنوان جنگ نامتقارن یاد می‌شود.

پیوند میان قبیله و ترور

وجود پیوند میان قبیله‌گرایی و تروریسم استدلال تقریباً سراسری دارد. شناخت اینکه بخش کلانی از دنیای اسلام متشکل از جوامعی است که ریشه‌های عمیق قبیله‌ای دارند، اثبات این مدعا را آسان می‌سازد. هرچند بخش بزرگی از دنیای اسلام تقریباً مدرن به معنای معاصر کلمه است، جوامع اسلامی هنوز دارای رشته‌های قوی قبیله‌ای هستند و این مدعای فوق را تقویت می‌کند. با نگاهی گذرا به تاریخ متأخر خاورمیانه، اهمیت این مطلب روشن‌تر می‌شود. در دوران امپراتوری عثمانی، وجود یک پادگان کوچک در مناطق شهری شایع بود، در حالی که برای اداره زمین‌های وسیع بیرون از شهر چنین پادگانی وجود نداشت. این امر به نهادهای قبیله‌ای مجال حکمروایی و کنترل بر مناطق غیرشهری را که هزاران سال بر آن تسلط داشتند، می‌داد. حتی با سقوط امپراتوری عثمانی و سرکار آمدن بریتانیا و دیگر قدرت‌های استعماری بعد از جنگ جهانی اول (و ایضاً قبل از آن)، برای کنترل کامل بر این مناطق وسیع و کم‌جمعیت، تلاش چندانی صورت نگرفت. بنابراین، تا قرن بیستم ساحات وسیع خاورمیانه و مناطق مجاور (مانند افغانستان امروزی، که البته زیر یوغ امپراتوری عثمانی یا امپراتوری گسترده بریتانیا نبود) زیر تسلط گروه‌های قبایلی بود. خاستگاه تروریست‌ها، با عزل نظر از انگیزه‌های آنان، عموماً قبیله‌ای است و احتمالاً چندان بریده از سنت‌های قدیمی نیست.

با توجه به اینکه اکثر تروریست‌ها از پس‌زمینه‌ها و جوامع قبیله‌ای می‌آیند، معقول است که بگوییم اساس تاکتیک‌ها و تکنیک‌های آنان از فهم و عمل قبیله‌ای درباره جنگ ناشی می‌شود. این فرضیه، با فعالیت‌هایی که تاکنون از تروریست‌ها دیده‌ایم، تأیید می‌شود؛ البته حملات انتحاری استثناً به شمار می‌روند، حملاتی که جزو رسوم جنگی جنگجویان قبیله‌ای نیستند و با آن‌ها در تقابل قرار دارند.

همان‌گونه که قبلاً گفتیم، از جمله مفاهیم مهم درباره شیوه جنگی تروریست‌ها، که ذهن غربی باید آن را بفهمد، جنگ بلندمدت است. آنچه در تفسیر تروریست‌ها

از جنگ، حداقل در تفسیر بخشی از آنان که خاستگاه قبیله‌ای دارند، وجود دارد فهم فرهنگی از یک نزاع بلندمدت در حال جریان است. تاریخ جنگ‌های قبیله‌ای نشان می‌دهد که در آن‌ها نیاز چندانی به راه‌حل صاف و سریع برای نزاع وجود ندارد - چیزی که مردم آمریکا توقع دارند - و لذا مأموران ترور نزاع‌های بلندمدت را / انتظار می‌کشند. در واقع، آنان به وضوح روی توانایی خود در تعهد طولانی‌مدت به آرمان، به عنوان عاملی تعیین‌کننده برای پیروزی، حساب باز می‌کنند.

تاکتیک‌های شناخته‌شده جنگ چریکی مهم‌ترین شیوه جنگی جوامع قبیله‌ای در سرتاسر جهان است. با اینکه کمبود منابع شایع‌ترین علت درگیری در میان قبایل است، مسلم است که جنگجویان نیز منبع مهمی برای قبیله‌اند، منبعی که باید از آن محافظت شود. استفاده از تاکتیک‌های چریکی، جنگ و گریز و شبیخون راه‌های ایدئالی برای حفظ قدرت جنگی خود، در ضمن از میان بردن توانایی‌های رقیب، است. هرچند این تاکتیک‌های قبایل شبیه تاکتیک‌های تروریست‌ها است، اهداف موردنظر آن‌ها شدیداً با هم تفاوت دارد. هدف یورش، در بسیاری از نظام‌های قبیله‌ای، گرفتن منابع از دست دشمن یا رقیب، ضمن تلاش عامدانه در اجتناب از کشتن اعضای قبیله مخالف، است. این عمل در واقع هم برای حفاظت از قدرت خود است (با اجتناب از درگیری تمام‌کننده، که ممکن است به مرگ افراد دو طرف منجر شود) و هم برای دوری از مواجهه با انتقام خونی، پدیده‌ای که ممکن است به درگیری‌های شدیداً احساساتی بینجامد و دو قبیله را شدیداً تضعیف کند. واضح است که تروریست‌ها با نگرانی‌هایی مشابه عمل نمی‌کنند.

فرصت می‌تواند به شکل قبیله‌ای فراهم شود

متقاعدسازی قبیله

بنیاد اندیشه

یکی از بزرگ‌ترین چالش‌ها در جلب کمک قبیله، برای حمایت از تلاش‌های جاری علیه نهادهای تروریستی، متقاعد کردن آنان نسبت به هدف این‌گونه تلاش‌ها است. کسانی که در این مسیر تلاش می‌کنند (حداقل در ابتدای کار) چندان مورداعتماد قبیله واقع نمی‌شوند. این قصه مخصوصاً برای غربی‌ها در جنوب و جنوب غرب آسیا اتفاق افتاده است. تصورات از قبل موجود درباره غربی‌ها مشخصاً از نوع اراده نیک نیست. امانوئل سیوان به خوبی این امر را فهمیده است آنگاه که آن‌ها را متشکل از دو جزو اولیه می‌داند؛ «... رویکردهای موجود^۴ که قبل از فشار وقایع یا

تبلیغات وجود داشته‌اند، و رویکردهای ایجادشده^{۴۲} که در نتیجه وقایع یا تبلیغات شکل گرفت‌اند و در جهت تقویت رویکردهای موجود عمل می‌کنند.^{۴۳} با اینکه موانع زیادی در مسیر موفقیت این تلاش‌ها قرار دارند، دستیابی به هدف ناممکن نیست. ممکن است در طول زمان، اعتماد شکل بگیرد و به رابطه کاری همدلانه و مؤثری منجر شود که در آن، تمام طرف‌های درگیر در راستای هدف مشترک کار می‌کنند. برای این کار، فهم عمیق قبایل محلی و محیط اهمیت بسیاری دارد. با شناخت تحولات محلی، می‌توان اهداف همدلانه را مشخص کرد و در راستای آن کار نمود. امنیت، به مثابه عنصر مرکزی برای نظام قبیلوی، یکی از اهدافی است که می‌توان تلاش‌های دوجانبه و همدلانه را به سوی آن هدایت کرد. از قضا، غالباً خود قبیله محلی بهترین تضمین‌کننده امنیت خود است. اما برای تسهیل دستیابی به این هدف، کمک‌های اضافی یا ابزارهای دیگر نیز احتمالاً لازم است.

شاید بهترین مسیر برای دستیابی به حمایت قبایل این باشد که کاری کنیم تا سازمان‌های تروریستی را تهدید جدی برای جامعه قبیلوی خود بدانند. در هر جامعه، «تروریسم همبستگی، همکاری و وابستگی درونی را که کنش اجتماعی بر آن استوار است، ویران می‌سازد و به جای آن ناامنی و بی‌اعتمادی به بار می‌آورد».^{۴۴} گرچه بحث کرینشاو روی تأثیر تروریسم بر «جوامع هدف» (یعنی غرب) متمرکز است، حملات تروریستی بی‌شماری علیه منافع قبایلی نیز صورت گرفته است - چه با هدف مشخص و چه با هدف نامشخص. با توجه به نقش و مسئولیت‌های رئیس قبیله و با توجه به اینکه قدرت او از مردم ناشی می‌شود و عنصر بنیادی اصول قبیلوی بر امنیت استوار است، تهدید قبیله می‌تواند محرک قوی برای عمل باشد. چالش در شناخت تهدید واقعی است؛ مشاهده، تبلیغات و «کارهای اطلاعاتی» در اینکه شناخت مذکور چگونه شکل بگیرد، نقش مرکزی دارند.

در قضیه الانبار عراق، قبایل سنی به این شناخت رسیدند که دشمن واقعی تروریست‌های القاعده هستند. اما این شناخت زمان زیادی گرفت تا جوانه بزند و رشد کند. حملات سنگین و مکرر القاعده به جمعیت‌های محلی عراق، همراه با وعده‌های سر خرمن و مقررات و ممنوعیت‌های اجتماعی افراطی و ریاکارانه این گروه، در تثبیت این شناخت نقش داشتند:

برخی از این مردان قبول دارند که قبلاً شورشی بوده‌اند و اکنون به این دلیل

تغییر موضع داده‌اند که فهمیده‌اند از طریق حکومت پایدار بهتر می‌توانند به هدف خود برسند. القاعده به آنان وعده تمام آنچه را زیر آفتاب سوزان است، داده بودند، ولی با وجود این، کسانی را که سگرت می‌کشیدند، می‌کُشتند، در حالی که عراقی‌ها سگرت کشیدن را دوست دارند. آنان افرادی را که از دیش ستلایت یا تلویزیون استفاده می‌کردند، از بین می‌بردند، اما خود آنان می‌نوشیدند و با فاحشه‌ها مشغول بودند.^{۴۵}

وضعیت مشابهی در این اواخر در وزیرستان جنوبی پاکستان اتفاق افتاد، جایی که «مجاهدین» ازبک در نقش برجسته «جنگ با کافران» ابتدائاً پذیرفته شدند. اما تطبیق قوانین خشن، اعمال مجرمانه (باج‌گیری و اختطاف در ازای پول) و قتل بیش از صد تن از بزرگان بزرگ قبیله (قتل‌ها یا بخشی از اعمال مجرمانه آنان بود یا به گمان همکاری افراد با عناصر پاکستانی و آمریکایی صورت می‌گرفت) سبب شد که پشتون‌های وزیرستان جنوبی به‌زودی از ازبک‌ها بیزار شوند و به‌صورت ذلت‌باری آنان را بیرون برانند.^{۴۶}

جداسازی قبیله از ترور

مثال‌های وزیرستان جنوبی و الانبار منحصربه‌فرد نیستند؛ تهاجمات تروریستی و «طالب‌سازی» خسارات زیادی بر قبایل افغانستان و پاکستان تحمیل کرده است. «ظهور طالبان توازن سیاسی را در مناطق قبایلی از بین برده است. در این مناطق، گاهی رهبران قبایلی به‌خاطر زیرسؤال بردن قدرت رو به رشد طالبان یا به‌خاطر همکاری نزدیک با اسلام‌آباد، به قتل رسیده‌اند.»^{۴۷} پس از اینکه تلاش‌های مشرف، رئیس‌جمهور پاکستان ناکام ماند، او متوجه شد که باید قبایل پشتون را نسبت به تهدید اسلام‌گرایان افراطی آگاه سازد. «او جرگه را متقاعد ساخت که عناصر تروریستی برنامه‌های خودخواهانه خود را دنبال می‌کنند. آنان نه خیرخواه قبایل‌اند و نه دلسوز اسلام.»^{۴۸} به‌علاوه، «رئیس‌جمهور مشرف به اعضای قبایل مشورت داد که بین خیرخواهان و دشمنان خود تفکیک قائل شوند. او گفت که تروریست‌های خارجی از 'خاک ما برای اجرای طرح‌های شیطانی و به جنجال و خطر انداختن (اعضای قبایل) استفاده می‌کنند'».^{۴۹}

خط گسل دیگری نیز میان اعضای قبایل و گروه‌های اسلام‌گرا وجود دارد که مرهون تفاوت‌های مهم ایدئولوژیک آنان است. این تفاوت‌ها به اشکال متعددی

خود را نشان داده‌اند، اما حادثه‌ترین صورت آن دست‌کاری اسلام جهت انطباق با خواسته‌های اسلام‌گرایان تندرو و برخورد «دکترین» و اهداف اسلام‌گرایان با دکترین و اهداف نمایندگان قبایل است.

در آغاز، بین قانون پشتون‌والی و آموزه‌های قرآنی تمایزهای آشکاری وجود دارد: «عناصر این قانون غالباً مخالف شریعت‌اند»^{۵۰} (مخصوصاً در مواردی که قانون پشتون‌والی انتقام خونی را توصیه می‌کند). در حالی که اسلام‌گرایان، بنا بر تعریف، از تفسیری سخت‌گیرانه از دکترین قرآنی تبعیت می‌کنند، قانون سنتی اعضای قبیله اصلاً دستور قرآن نیست، چه رسد به اینکه بخواهد تفسیر افراطی از قرآن باشد. تحریف و دست بردن طالبان در روایت دیوبندی از اسلام این مطلب و پیامدهای خطیرش را توضیح می‌دهد؛

طالبان، با خشکی و انعطاف‌ناپذیری خود، سنت تعلیم و اصلاح دیوبندی را به‌وضوح تنزل مقام داده‌اند. آنان هرگونه شک را گناه و هرگونه مناظره را گمراهی دانسته‌اند. طالبان با این کار الگوی جدید و رادیکالی را برای هر نوع انقلاب اسلامی آینده خلق کرده‌اند، که برای حکومت‌های منطقه شدیداً خطرناک است.^{۵۱}

خطر صرفاً متوجه حکومت‌های رسمی نیست، بلکه شامل مردمی که طالبان بر آنان تسلط می‌یابند، نیز می‌شود. «طالبان از هیچ‌کسی جز خود نمایندگی نمی‌کنند و اسلامی جز اسلام خود را به رسمیت نمی‌شناسند. ... تفسیر طالبانی از عقاید دیوبندی هیچ مشابهی در دنیای اسلام ندارد»^{۵۲} آنچه سبب وضوح بیشتر این مطلب می‌شود کم‌سواد و جنگجویان معمولی طالبان است؛ «طالبان درباره تاریخ اسلام و افغانستان، دانش شریعت و قرآن، تحولات سیاسی و نظری دنیای اسلام در قرن بیستم، آموزش‌های ضعیفی دیده‌اند»^{۵۳} همان‌گونه که قبلاً بحث شد، سوءاستفاده‌ها و تندروی‌های ملاهای اسلام‌گرا در الانبار محرک عمده در خیزش قبایل عرب علیه تروریست‌ها و شورشی‌ها بود. آن‌گونه که ریچارد تاپر و احمد رشید نشان داده‌اند، پشتون‌ها سنی‌های راسخی هستند که تمایل سنتی به ایدئولوژی‌های افراطی اسلامی ندارند؛ «اسلام درانی دین اعتدال، تقوا و هوشیاری است»^{۵۴} «قبل از طالبان، افراط‌گرایی اسلامی هیچ‌گاه در افغانستان جای نداشت»^{۵۵} مجموعه این نکات چهره زنده، غیرمداراجویانه و افراط‌گرایانه طالبان و سازمان‌های شورشی

هم‌مشرَب آنان را به تصویر می‌کشد. این مطلب به این نکته نیز اشاره دارد که جوامع قبیله‌ای تحت نفوذ این گروه‌ها، به احتمال بسیار زیاد، مورد بدرفتاری و آزار و اذیت آن‌ها قرار می‌گیرند. با صرف وقت و فشار کافی و اقدامات مناسب از سوی عناصر ائتلاف، می‌توان مواردی مشابه با «بیداری الانبار» را در میان پشتون‌های افغانستان و پاکستان تحقق بخشید.

فراخوان جهاد، در طول تاریخ، محرکی قوی برای متحدشدن مسلمانان در مقابل دشمنان کافر بوده است. لبیک گفتن به این فراخوان، گرچه وظیفه هر مسلمان است، در دنیای اعضای قبایل شکاف ایجاد کرده و به‌اجبار آنان را از ساختارهای سنتی بیرون می‌کشد:

جهاد را رهبر مذهبی اعلام می‌کند، کسی که عموماً بیرون از دنیای قبیله‌ای قرار دارد. جهاد در سطح شخصی اتفاق نمی‌افتد، بلکه در مخالفت با (دشمن) درونی و بیرونی اعلان می‌شود، به صورت اسلام علیه کفر. این دعوت متوجه فرد فرد مسلمان است، نه به نام گروه، طایفه یا قوم او. بنابراین جهاد، با شکستن عصیت به نفع امت، میان خود و دنیای جنگ قبیله‌ای، شکاف ایجاد می‌کند.^{۵۶}

در این اواخر، فراخوان جهاد در میان نسل اخیر پشتون‌ها تأثیرات نامطلوب و ویرانگری را در ساختارهای سنتی قبایلی در پی داشته است:

در گذر تاریخ، طوایف مستقل پشتون که از یکدیگر کاملاً متمایز بودند، زیر لوای رهبران کاریزماتیک مذهبی و نوعاً در پاسخ به فشارهای بیرونی، متحد شده‌اند. این جنبه از هویت پشتون‌ها برجستگی خاصی در دهه‌های اخیر کسب کرده است؛ اما با یک تغییر جدید. در جریان جهاد ضدشوروی افغانستان در دهه ۱۹۸۰، رهبران مذهبی محلی یا ملاها حجم وسیعی از کمک‌های مالی را به انبوهی از مدارس افراط‌گرا انتقال دادند. در پی آن، این مدارس نسلی از اسلام‌گرایان جنگجو را تربیت کردند. اینک در دوره پس از یازده سپتامبر، نسل جوان‌تر و حتی رادیکال‌تری بر بزرگان قبایل مسلط شده و در مواردی نیز آن‌ها را حذف کرده‌اند. به این ترتیب، ساختارهای سنتی سیاسی و اجتماعی به هم خورده است.^{۵۷}

مطابق سخنان فوق و متن‌های دیگر،^{۵۸} تحریف اسلام، توسط افراطیون خشن،

بعدي شناخته شده از اقدامات و برنامه‌های آنهاست. با اینکه این رویکرد تاکنون نتایج مثبتی برای سازمان‌های خطرناک مذکور به بار آورده است، مانع از ایجاد فرصت نمی‌شود که دیگران از این تحریف‌ها و برخوردهای نامناسب به مثابه ابزاری برای مبارزه با فعالیت‌های آنان بهره ببرند. روشن‌ترین حالت آن هنگامی است که مردمی مورد بدرفتاری قرار می‌گیرند که قادر به دیدن خطا بودن این اعمال اند - در این مورد، کار کلیدی، فراهم کردن فرصت کافی برای آنان است تا در مورد این مطلب کاری انجام دهند.

ایجاد ارتباط

در تلاش برای ایجاد ارتباط با سازمان قبیله‌ای، عوامل متعددی وجود دارند که قبل از اقدام به عمل باید به آنها توجه کرد. مهم‌ترین آنها فرایند «انتخاب هدف» است. در این فرایند باید درباره مسائل زیر ملاحظات جدی انجام شود: با کدام قبیله (با فرض اینکه بیش از یک قبیله در منطقه پیش‌بینی شده وجود دارد) تعامل صورت بگیرد؟ فرد مناسب برای برقراری تماس در میان قبیله کدام است؟ این مسائل باید به دقت بررسی شوند، چون تعامل با قبیله نامناسب یا افراد نامناسب قبیله موجب به خطر افتادن یا نابودی تلاش‌های معطوف به تعامل می‌شود و حتی گاهی منجر به شکستی کلان‌تر می‌گردد، به این صورت که اعتبارتان را در کل نظام قبیله‌ای از بین می‌برد. اهمیت این نکته را زمانی بهتر می‌فهمید که متوجه شوید بسیاری، با استفاده از ابتکارات خیرخواهانه، به دنبال چرخاندن جهت قدرت به نفع خود هستند، حال یا در زمینه فردی یا در زمینه قبیله‌ای-منطقه‌ای. از تبدیل شدن به نماینده قدرتمند در جنگ‌های داخلی باید جداً خودداری کرد.

برداشتن گام نخست شاید دشوارترین جنبه کار با جوامع قبیله‌ای در مبارزه با تروریسم باشد. اول باید مشخص شود که شخص مهمی که باید با او تماس برقرار شود، کیست. گرچه این کار مانند مشخص کردن رئیس قبیله یا نماینده قبیله در جرگه ساده به نظر می‌رسد، در غالب موارد فرد مذکور به دلایل سنتی و مبتنی بر احترام اسماً رئیس است، در حالی که عملاً چیزی بیش از یک سخنگو با نفوذ محدود نیست. با اینکه فرد مذکور ممکن است هدف اصلی برای تعامل نباشد، بازم لازم است با احتیاط و کمال احترام با او برخورد شود و در پروسه تعامل به عنوان بازیکن تأثیرگذار دست‌کم گرفته نشود. از طریق پروسه طولانی گفت‌وگو

می‌توان دانش کافی نسبت به گروه قبیله‌ای حاصل کرد و اعضای حقیقتاً متنفذ آن را تشخیص داد. هرچند جوامع قبیله‌ای سلسله‌مراتب دارد،^{۹۵} غالباً افراد بانفوذ متعددی، با انگیزه‌ها، وفاداری‌ها و اهداف متفاوت، می‌توانند بر تعامل در حال شکل‌گیری تأثیر بگذارند. این دلیل دیگری است بر اینکه پروسه «معاشرت» با رهبری قبیله چیزی بیش از مواجهه با رهبر واحد است و تمام افراد پیرامون او را نیز شامل می‌شود. اساساً همین افراد پیرامون رهبرند که گروه کارمندان و مشاوران او را ساخته و ابتکارهای جدید را عملی می‌کنند.

گرچه عمل کردن از موضع قدرت بُعد مهم هر نوع تعامل با عناصر قبیله‌ای است، ترساندن راهی مؤثری برای تثبیت نفوذ است. جدا از این واقعیت که جامعه دموکراتیک غربی، جایی که ما از آن می‌آییم، منتقد جدی استفاده بیش‌ازحد از زور است (مطلبی که اکثر از آن آگاه‌اند و ممکن است از آن علیه ما استفاده کنند)، تاریخ نشان داده است که تکنیک‌های خشن اجبار و نمایش آشکار زور به‌ندرت مؤثرند و غالباً می‌توانند برخلاف اهداف موردنظر سیر کنند. دست‌اندازی خشنی که شوروی در تلاش‌های دهه ۸۰ میلادی خود در افغانستان انجام داد، دلیلی است بر اینکه استفاده بی‌رویه از زور و خشونت وسیله مؤثری برای مطیع ساختن نیست. اخیراً «خیزش» الانبار مثالی است از چرخش قبایل محلی علیه عناصر القاعده، امری که بیشتر به‌دلیل استفاده بیش‌ازحد القاعده از تکنیک‌های خشن ایجاد رعب صورت گرفت.

گاهی نیز خود قبیله فرصت تعامل را ایجاد می‌کند، البته به‌شکلی که به‌آسانی قابل تشخیص نیست. چنین فرصتی در سال ۲۰۰۵ در عراق توسط قبیله ابو عیسی برای کندک سوم از فرقه چهار نیروهای دریایی ایجاد شد. یکی از اعضای بانفوذ خانواده رئیس قبیله، به بهانه شکایت از یک جنریت‌ر خراب و درخواست ایجاد نقطه توزیع آب، با نیروهای دریایی فعال در آن منطقه تماس گرفت (در آن زمان آب‌رسانی شهری کار نمی‌کرد و نیروهای ائتلاف نقاط توزیع آب را فراهم می‌کردند). با توجه به موقعیت فوق‌العاده بانفوذ این فرد، فرمانده کندک شخصاً به موضوع رسیدگی کرد (همان کاری که مدنظر عضو قبیله بود). در طول چندین هفته «رایزنی»، روی ایجاد نقطه آب‌رسانی و تعویض جنریت‌ر خراب، توافق صورت گرفت. مهم‌تر از آن اینکه در طول این مدت رابطه مثبتی میان فرمانده و نماینده قبیله ایجاد گردید،

که نهایتاً به ملاقات مستقیم با رئیس قبیله ابوعیسی منجر شد. این اتفاق به نوبه خود، به رابطه بی‌سابقه و مهمی بین این قبیله و کندک نیروی دریایی تبدیل شد. راه دیگر ارتباط از طریق ایجاد انگیزه است. اگر طرفی که قصد تعامل دارد، بتواند برای قبیله منابع و مهارت‌های سودمندی فراهم کند، فرصتی برای توافق به دست می‌آید. این قصه در عراق بارها اتفاق افتاده است، زمانی که عناصر ائتلاف با پیشنهاد مشوق انکشافی، مانند پروژه‌های ساختمانی یا بازسازی با هدف منتفع ساختن برخی مراکز مردمی، با گروه‌های قبیلوی وارد تعامل شدند. جالب اینجاست که این پروژه‌ها، به دلیل ایجاد تهدید برای اهداف تروریستی‌ها، غالباً آماج حملات تروریستی قرار می‌گرفتند؛ اگر ائتلاف برای گروهی کارهای مثبت انجام دهد، نزد آنان اعتبار می‌یابد و عملاً حمایت آنان را از آرمان تروریستی به سوی خود جلب می‌کند. از هرگونه حملات تروریستی به این تأسیسات می‌توان در تضعیف جایگاه تروریست‌ها نزد قبیله استفاده کرد، اما عنصر کلیدی برای این کار ایجاد محیط کاملاً امن است تا رعب‌انگیزی و تأثیرات روان‌شناختی حملات تروریستی قبایل را مجبور به تسلیم نکند. در افغانستان نیز استفاده از برنامه‌های انکشافی، در کنار اقدامات نظامی متناسب، سرگذشت درازی از موفقیت دارد. در سال ۱۸۴۸، جان جیکوب، فرمانده بریتانیایی فوج سواره‌نظام سند، گشت‌زنی مؤثر و اقدامات مرتبط را با تلاش انکشافی وسیعی ترکیب کرد. «او همچنین برنامه‌ای هدایت‌شده برای آبیاری و زراعت داشت. او در سال ۱۸۴۸ می‌توانست با توجیهاتی بگوید: 'همیشه در ناحیه‌ای که ترور و بی‌نظمی حاکم باشد، [نهایتاً] صلح، فراوانی و امنیت پیروز می‌شود.'^{۶۰}

دنیل مارکی، درباره تأثیرات مفید توسعه، می‌افزاید که پروژه‌های انکشافی می‌تواند تأثیرات چندلایه داشته باشند. این پروژه‌ها نه تنها با دور کردن قبایل از سلطه تروریست‌ها ممد تلاش‌های مدرن ضدتروریستی هستند، بلکه همچنین در فراهم کردن وسایل و قدرت به رهبران قبایل در بیرون کشیدن اعضای بالقوه و بالفعل از گروه‌های تروریستی تأثیر مضاعف دارند؛

... کمک انکشافی در کوتاه‌مدت، به عنوان راهی غیرمستقیم برای تقویت قدرت و نفوذ رهبران محلی، یک مشوق سیاسی ارزشمند است. در مناطق خودمختار قبایلی، دادن منابع به رهبران قبیله - در قالب پول نقد یا

پروژه‌های کوچک انکشافی مانند مکتب، چاه یا کلینیک صحت - ممکن است به آنها، در رقابت برای جلب حمایت مردم علیه نسل جدید ملیشه‌ها، کمک کند.^{۶۱}

هرچند هیچ الگویی وجود ندارد که ارتباط موفق با قبایل را تضمین کند، طیفی از روش‌های جایگزین و مؤثر وجود دارد که می‌توان از آنها بهره گرفت. مطالعه دقیق درباره تاریخ، سنت‌ها و تأثیرات گروه موردنظر، همراه با تشخیص مشکلات، انگیزه‌ها و خواست‌های کنونی آنان، می‌تواند سرآغاز خوبی برای این کار باشد.

فواید هم‌پیمان قبیلوی

جنگجویان قبیلوی می‌توانند نیروی تقویتی مهمی برای هر نیروی مدرن باشند. آنان از شناخت منطقوی، مهارت‌ها و توانایی‌هایی برخوردارند که نیروهای غربی فاقد آن‌اند. بخشی از فواید آشکار آن آشنایی هم‌پیمان قبیلوی با محیط خود است. آشنایی با زبان، فرهنگ و دین فایده‌ی جدا مهمی دارد - که بسیاری از جزئیات آن به آسانی قابل مشاهده نیست. جنگجویان قبایلی با محیط عملیاتی منطقه آشنایی دارند و وضعیت «غیرعادی» را زودتر از عساکر غربی تشخیص می‌دهند. نیروهای آمریکایی در عراق این واقعیت را هنگام کار با هم‌تایان عراقی به وضوح دیدند. سربازان عراقی غالباً از چیزهایی اخطار دریافت می‌نمودند که آمریکایی‌ها از کنار آن عبور می‌کردند. رهنمودهای آنان در غالب موارد به کشف سلاح‌های مخفی یا بمب‌های دست‌ساز منجر می‌شد. جالب اینجاست که توانایی عراقی‌ها در دریافتن اطلاعات عجیب نتیجه ارتباط طولانی مدت قبایل با قاجاق است.^{۶۲}

چنان‌که پیداست، اعضای قبایل هم‌شناخت مستقیم نسبت به محل دارند و هم عموماً از دانش جنگی متناظر برخوردارند و می‌دانند چگونه از زمین به نفع خود استفاده کنند. به علاوه، آشنایی آنان با جنگ‌های قبیلوی و محلی را نمی‌توان دست‌کم گرفت؛ به کارگیری تاکتیک‌هایی که در چشم‌انداز، تاریخ و شناخت حریف سهیم‌اند، توانایی دیگری را بر توانایی‌های ارتش مدرن می‌افزاید. اگر دانش محلی نسبت به ساحه و تاکتیک‌ها به نحو مناسبی به کار گرفته شوند، توانایی‌های تاکتیکی ارتش مدرن را بسیار افزایش می‌دهد و امتیازهای نیروی نامنظم مخالف را از آنان می‌گیرد.

پناه ندادن

با اینکه اقدام آشکار نیروهای محلی علیه واحدهای تروریستی منطقه کار مطلوبی است، به دلیل ضعف یا از آن مهم‌تر به دلیل عدم تمایل قبیله موردنظر، این توقع چندان واقع‌بینانه به نظر نمی‌رسد. مکث روی موضوع مهم متقاعد کردن قبیله به اینکه تروریست‌ها در اصل علیه منافع اساسی قبیله عمل می‌کنند، می‌تواند عناصر قبیلوی را تحریک کند تا به تروریست‌ها در داخل قلمروهای قبیله پناه ندهند.

هرچند بعید است رئیس قبیله عضوی از قبیله خود را که با گروه‌های تروریستی همکاری می‌کند، بگشاید یا ناقص کند، با افراد خارج از قبیله با این مهربانی برخورد نمی‌کند. گرچه بخش قابل‌توجهی از قلمرو رهبر قبیله تحت‌کنترل افرادی است که عضو قبیله وی به شمار نمی‌روند، او روی آنان نفوذ دارد. سیطره رئیس قبیله بر منطقه به‌گونه‌ای است که می‌تواند مردم را به رفتارهای خاصی الزام کند یا حتی گاهی آنان را به انجام کارهای دشوار وادار سازد. به هر حال، رئیس قبیله طبق قوانین قبیلوی، در ارائه معلومات درباره افراد خارج از قبیله به دیگر مقامات، محدودیتی ندارد (در حالی که در ارائه معلومات درباره اعضای قبیله خود این‌گونه نیست). از آنجایی که مأموران ترور معمولاً عضو قبیله محلی نیستند و در عین حال روی برنامه ترور تمرکز دارند نه روی بهبود وضعیت قبیله، تهدیدی جدی برای اعضای قبیله به شمار می‌روند. فقط با نگاه به کشتار غیرنظامیان توسط القاعده در عراق، می‌توان دریافت که سازمان‌های تروریستی هیچ نگرانی‌ای از کشتن بی‌گناهان، صرف‌نظر از تعلقات قومی و دینی‌شان، ندارند. چنین رویکردی آنان را به خطری بزرگ برای قبیله تبدیل می‌کند، هم به دلیل اعمال خودشان و هم به دلیل اعمال انتقام‌جویانه طرف مقابل برای شکار آن‌ها. این واقعیت رهبر قبیله را در موضع مسئولیت برای تأمین امنیت قبیله قرار می‌دهد و انگیزه او را برای پناه دادن به تروریست‌ها تضعیف می‌کند.

این سخن منطقاً درباره جذب افراد قبایل در گروه‌های تروریستی نیز صدق می‌کند. گرچه باور بر این نیست که تروریست‌ها عمدتاً از ساختارهای هم‌پسته قبیلوی ناشی شده باشند، ظرفیت برای استخدام در این‌گونه ساختارها وجود دارد. پس وقتی رهبر قبیله با جذب افراد در گروه‌های تروریستی در قلمرو خود به مقابله برخیزد، می‌تواند اثر جدی داشته باشد. تأثیر جنبش بیداری الانبار شاهی است بر

قدرت رهبری قبیله در تأثیرگذاری بر هواداران خود.

در بحث مربوط به پناه ندادن قبایل به تروریست‌ها، بُعد جغرافیایی دیگری نیز وجود دارد که باید موردتوجه قرار گیرد و آن بُعد فراملی واحدهای قبیله‌ای است. با نگاهی گذرا به نقشه‌های سیاسی افغانستان و عراق و قرار دادن آن روی نقشه‌های مرتبط قبایل، به آسانی دیده می‌شود که با وجود مرزهای سیاسی، این مرزها برای باشندگان قبایلی مناطق مذکور معنای چندانی ندارد. محل سکونت قبیله ابو عیسی مناطقی از عراق مرکزی تا سوریه و اردن را شامل می‌شود. قبایل پشتون در دو طرف خط دیورند، که افغانستان و پاکستان را از هم جدا می‌کند، به سر می‌برند. زمین‌های قبایل بلوچ بخش‌های مهمی را در افغانستان، پاکستان و ایران در برمی‌گیرد. با این چند مثال، وسعت فراملی گروه‌های قبایلی به سادگی روشن می‌شود. در زمانی که تروریسم فراملی مهم‌ترین نگرانی امنیت ملی است، تنها کار معقول طلب و دریافت کمک از قبایلی است که در مناطق مذکور سکونت دارند و آزادانه فعالیت می‌کنند.

چالش‌های تعامل با قبایل

انان دشمنان خطرناک و هم‌پیمانان ضعیف داشتند.^{۶۳}

تعامل با عناصر قبیله‌ای نباید سبک گرفته شود. قبل از مبادرت به چنین تلاشی، باید بدانیم که وضعیت، پویایی و ماهیت چنین محیط‌هایی ممکن است بسیار شک‌برانگیز باشد و به سادگی ورود به سیاست‌های محلی و منطقه‌ای را در برگیرد. در اثر تعامل با کنشگران قبیله‌ای، نهاد جدید شکل گرفته به عاملی در سیاست محلی تبدیل می‌شود و می‌توان انتظار داشت که اعمال انجام‌شده در این کوشش از نزدیک مورد مشاهده قرار می‌گیرد. جفری وایت از مثال لبنان برای توضیح تحولات و طبیعت پیچیده چنین محیط‌هایی استفاده می‌کند:

اوضاعی با شرایط پیچیده تاریخی مانند لبنان در میان سال‌های ۱۹۷۵ تا ۱۹۸۲ کمتر وجود داشته است. تعامل پیچیده میان گروه‌های خانوادگی، قبیله‌ای، قومی و دینی، با حضور قابل‌توجه فلسطینی‌ها، سوری‌ها و اسرائیلی‌ها، گیج‌کننده بود. این امر منجر به پیدایش محیط آشفته و ترسناکی شد که مملو از پیمان‌های تاریک و متغیر، کاراکترهای سایه‌وار و بدذاتی خالص بود. تحلیلگران و تصمیم‌گیران، بدون دانستن تاریخ پیروان

جُمَیل، جنبلات و اسد که درگیر قضیه بودند، نمی‌توانستند امیدی به فهم رویدادها داشته باشند.^{۶۴}

بررسی‌های الیور روی دربارهٔ پشتون‌ها با توصیف وایت از تحولات داخلی لبنان توافق دارد؛ «عواملی همچون نزاع‌های قومی، انتقام‌جویی‌های خانوادگی و خشونت حکمرانان یا افراد سرشناس در لحظهٔ بحران با هم ترکیب می‌شوند و شبکه‌های اتحادی را تعیین می‌کنند، که دولت برای آن هم طرف است و هم قاضی.»^{۶۵} پیامی که باید دریابیم، واضح است: در تعامل با کنشگران قبیله‌ای باید بسیار آگاهانه و محتاطانه عمل کرد.

اوضاع حاکم بر تعامل به شدت از قواعد و سنت‌های محلی متأثرند - قواعد و سنت‌هایی که در صورت تناسب و ضرورت می‌توان در آن‌ها دست‌کاری کرد. با این حال، بیگانگان به هیچ‌وجه مُجاز نیستند به این شکل در «قواعد بازی» دست‌کاری کنند. در واقع، هرگونه تلاش این‌چنینی توهین به قبیله و سنت‌های آن تلقی می‌شود. این اقدام می‌تواند تمام ابتکارات را به خطر اندازد و کاری کند که برای جبران آسیب، امتیازات زیادی به طرف مقابل پرداخت شود، کاری که بازدیدکننده را در موضع واکنشی در مقابل قبیله قرار می‌دهد - وضعیتی خطرناک و شرم‌آور. به تعبیر ساده، افراد مهمان به صورت‌های مختلف تحت سیطرهٔ قبیله و مقررات آن قرار دارند، در حالی که اعضای قبیله ضرورتاً مکلف به انجام این مقررات در قبال «بیگانگان» نیستند. شیخ عرب می‌تواند کارهای خود را با گفتن یک «ان‌شاءالله» ساده فسخ کند، ولی همتای آمریکایی او از این امتیاز برخوردار نیست.

هنگام تعامل با نهادهای قبیله‌ای خطر درگیر شدن در نزاع‌های محلی به صورت جدی وجود دارد. روابط ناپایدار و تحولات دیگر ممکن است به اهداف اولیه لطمه بزنند و مأموران خارجی را عملاً به هم‌پیمان قبیله در پیشبرد برنامه‌های شخصی آن قبیله بدل سازد. به علاوه، این امر ممکن است مأموران خارجی را هدفی آشکار برای جناح‌های مخالف قبیله همکار قرار دهد، چون (تصور می‌شود) مأموران جدید تهدیدی هستند که موجب تغییر توازن قدرت در منطقه می‌گردند.

آنان وضعیت را بهتر درک می‌کنند و قادر به انجام اعمال ناگهانی و تغییر در پالیسی هستند که اهداف و حساسیت‌های خارجی‌ها را با شکست مواجه می‌سازد. ... در اینجا خطر تبدیل شدن به هم‌دست محلی‌ها وجود

دارد، حداقل در چشمان جناح‌های مخالف، و هم‌دست می‌تواند سریعاً به هدف تبدیل شود. این امکان نیز وجود دارد که خارجی‌ها سریعاً در راستای منافع محلی کنار گذاشته شوند. در چنین اوضاع تیره، برای عناصر بیگانه دشوار است پا به پای هم‌پیمانان خود حرکت کنند.^{۶۶}

همگام با تلاش‌ها در راستای تجهیز قبایل برای مقابله با گروهک‌های تروریستی در افغانستان و پاکستان، کرزی و مشرف ابتکاراتی را جهت اعطای قدرت یا صلاحیت به نمایندگان قبایل روی دست گرفتند، تا به نیابت از حکومت مرکزی وارد عمل شوند. گرچه این رویکرد ممکن است نتایج مثبتی در پی داشته باشد، درباره آن نگرانی‌هایی هم وجود دارد: «... کرزی اعلان کرد که حکومتش برای تحکیم امنیت محلی و جنگ با تروریست‌ها، بخشی از مردان قبایل را برای تشکیل 'پلیس محلی' مسلح می‌کند، استراتژی‌ای که از نظر برخی منتقدین ممکن است به تولید مجدد جنگ سالاران بیانجامد و به تهدیدی برای حکومت مرکزی تبدیل شود.»^{۶۷} این وضعیت مانند «شمشیر دو لبه» است، مخصوصاً با لحاظ چالش‌های سنتی در حوزه حاکمیت بر پشتون‌ها و دیگر قبایل افغان. با اینکه حکومت‌های افغانستان و پاکستان، برای حفظ قانون و نظم، شدیداً به حمایت گروه‌های قبیله‌ای نیازمندند، بالا بردن صلاحیت این گروه‌ها به نام حکومت‌داری دولت و مقابله با تروریسم ممکن است اثر دیگری را به وجود بیاورد که در واقع اعطای خودمختاری بیشتر به قبایل است؛ به این ترتیب، اقدام فوق منجر به کاهش نفوذ واقعی حکومت می‌شود.

شاید یکی از بزرگ‌ترین چالش‌های تعامل با گروه‌های قبیله‌ای، ذات درهم‌تنیده نزاع‌های قبیله‌ای، دینی، فعالیت‌های مجرمانه و فساد در عصر مدرن باشد. واضح است که برای مأموران غربی، کار کردن با قبیله‌ای که از طریق تجارت مواد مخدر تسهیلات فراهم می‌کند و رونق می‌گیرد، نگرانی‌های اخلاقی و قانونی ایجاد می‌کند. این نگرانی وقتی تشدید می‌شود که واقعیت‌های محیط واضح شود: فساد مأموران محلی و نقض مداوم حقوق بشر توسط تمام زورمندان منطقه. برای غربی‌ها، عبارت «دشمن دشمن من دوست من است» صرفاً هنگام مقایسه آن با معیارهای حقوقی، اخلاقی و حقوق بشری - معیارهایی که آرزوی پایه‌گذاری تدریجی آن را داریم - مقبول است.

ضعف حکومت مرکزی افغانستان و خیزش دوباره طالبان به شکل‌گیری دوره

جدید آشوبگری زورمندان محلی انجامیده است و مهم‌تر از آن به انفجار متناظر در تولید تریاک. از آنجایی که افغانستان به‌طور سنتی منابع چندانی نداشته است، تجارت تریاک منبع درآمد بسیار مهمی در آن به شمار می‌رود. در نتیجه، گروه‌های قبیلوی در مقابل نابودی تولید تریاک و تجارت مواد مخدر شدیداً ایستادگی می‌کنند. با اینکه مردم افغانستان در تولید تریاک دست دارند، در انتقال تریاک و حمایت از آن، اطراف بسیاری – سازمان‌های جنایت‌کار، مقامات فاسد حکومتی، طالبان و تروریست‌ها – فعال‌اند و شبکه درهم‌تنیده موجود را گسترش می‌دهند.

هرکسی که به‌منظور استفاده از توانایی‌های قبایل علیه تروریست‌ها، خواهان ورود به دنیای قبیلوی است باید روابط موجود میان قبایل، سازمان‌های جنایت‌کار، گروه‌های شورشی و تشکیلات تروریستی را شناسایی کند. برای تضعیف یا تخریب گروه‌های تروریستی در این مناطق، باید دانست که قبایل مستقل از این عناصر عمل نمی‌کنند. چه بسا این قبایل به دلایل مالی وابسته به آن گروه‌ها باشند یا اعضایشان در بخش‌های مختلف آن‌ها (مانند عضویت در سازمان‌های جنایت‌کار یا کار در بست‌های حکومت محلی) کمابیش سهیم باشند. جالب اینجاست که هرچند چشم‌انداز مداخله در چنین وضعیتی ترسناک به نظر می‌آید، این سناریو فرصت‌زا است. طبیعت غیرمتمرکز این‌گونه فعالیت‌ها فرصت‌رایی قبیله را از این شبکه فراهم می‌سازد، البته با فرض اینکه تأثیرگذاری‌ها و مشوق‌های مناسب بتواند قبیله و رهبری آن را نسبت به منافع این کار قانع کند. این امر مانند هر کار دیگر نیازمند فهم عمیق از قبیله و محیط و ایجاد روابط قابل‌اعتماد با رهبران قبایل مهم است.

بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴

جمع‌بندی

با اندیشیدن روی این موضوع به این جمع‌بندی رسیدم که باید استعمال قدرت را به‌صورت متفاوتی بفهمم؛ یعنی به‌کارگیری آن در تغییر ذهنیت تصمیم‌گیرنده، و اینکه چنین دریافتی دریافتی در انتخاب اهدافم مؤثر باشد.^{۶۸}

در دوره پس از جنگ سرد مشخص شد که از ارتش ایالات متحده و کشورهای غربی برای سهم گرفتن در درگیری‌ها و وضعیت‌هایی دعوت می‌شود که تفاوت بنیادی با

اوضاعی دارد که آنان برای آن در دوره جنگ سرد آموزش دیده و مجهز شده بودند. ارتش‌های غربی باید قابلیت سازگاری با این دوره جدید جنگ را داشته باشند. گرچه دکترین رزمایش به‌منظور مقابله با دشمن معمولی فهمیده می‌شود، می‌تواند پایه عملیات در جنگ‌های نامتقارن و غیرمنظم نیز قرار گیرد. دکترین رزمایش بر بنیاد شناسایی و به‌کارگیری نقاط ضعف جدی و مراکز ثقل برای مقابله با نقاط قوت دشمن شکل گرفته است. این مفاهیم در عملیات ضدتروریستی نیز کاربرد دارند؛ گرچه تاکتیک‌های آن بسیار متفاوت از تاکتیک‌های جنگ متعارف است، مفاهیم نظری، در صورت کاربرد درست، نامربوط نخواهند بود. آنچه نیاز به تغییر دارد، روش‌هایی‌اند که از آن برای شناسایی و شکست دشمن استفاده می‌شوند - اکثر این روش‌ها فرانظامی هستند.

بخش مهمی از این چرخش، حاصل نوع مواجهه آمریکا و هم‌پیمانان غربی‌اش با جنگ نامتقارن است. از جمله نخستین مواردی که باید تعدیل شود، اتکای مدام بر راه‌حل‌های متکی بر وسایل تکنیکال، و نه نیروی بشری، در جنگ‌های مدرن است. باید به «مشکلات پیچیده‌تر و پنهانی که در اثر رفتار انسانی و تاریخ منطقه ایجاد می‌شوند»^{۶۹} توجه کرد. با اینکه سیستم‌های پیشرفته تکنیکال قابلیت‌های جنگجویان غربی را بالا می‌برد، این تکنولوژی در محیط نامتقارن فاقد اثری است که در حوزه متعارف دارد. «جنگ نامنظم به‌طرز عجیبی از تحولات تکنولوژیکی متأثر نمی‌شود. جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و تاریخ در مورد ماهیت جنگ نامنظم، به‌شمول دوام و شدت آن، حرف بیشتری دارد».^{۷۰}

با اینکه نیروهای غربی و شبه‌غربی میدان‌های جنگ تکنولوژیک و متعارف را یکی پس از دیگری تسخیر می‌کنند، بسیاری متذکر چالش‌ها و دشواری‌هایی می‌شوند که نظامیان ایالات متحده و غرب در افغانستان و عراق با آن مواجه‌اند. به‌علاوه، جنگ اسرائیل-حزب‌الله در تابستان ۲۰۰۶ شواهد بیشتری را در اختیار قرار داد که فنون نامتعارف حریفی مؤثر برای مهارت‌های متعارف‌اند. این امر، به‌اضافه احتمال قدرت گرفتن جوامع قبیله‌ای در ملت‌های در حال توسعه و دولت‌های ناکام و نیرومند شدن جنگجویان (در مقابل سربازان)، این باور را تقویت می‌کند که «ارتش ایالات متحده در آینده بیشتر با جنگجویان درگیر خواهد بود تا با سربازان».^{۷۱} جنگجو و نظام قبیله‌ای، به‌دلیل توانایی‌ای که دارند، باید به رسمیت شناخته شده و احترام

گردند؛ «... سیاست‌گذاران و فرماندهان باید نسبت به قطعات جنگی رعب‌آور و ساختارهای جمعی فرمان-و-کنترلی^{۷۳} که در جوامع قبیله‌ای وجود دارند، اعم از یورش بدوی‌ها و کمینگاه‌های افغان‌ها، آگاه باشند.»^{۷۳} بی‌اطلاعی از قابلیت‌های جوامع قبیله‌ای زنگ خطر را به صدا در می‌آورد.

برای موفقیت در مبارزه با دشمن تروریست، بعد از شناخت جنگجوی قبیله‌ای، شناخت نقش جوامع قبیله‌ای نیز بسیار مهم است:

... تسلط بر مردم هم نقطه مرکزی شورش است و هم نقطه مرکزی مبارزه با شورش. از نظر هابز، رشته اولیه‌ای که جامعه را در کنار هم نگه می‌دارد، وعده امنیت است. ... لذا جدال میان شورش و مبارزه با شورش حول این نکته می‌چرخد که کدام طرف می‌تواند امنیت بلامنازع ایجاد کند.^{۷۴}

همان‌گونه که گذشت، تأمین امنیت عنصر اولیه در سازمان قبیله‌ای است. تجربه عراق و افغانستان، مناطقی که تشخیص تفاوت‌های شورشیان و تروریست‌ها در آن‌ها غالباً دشوار است، ضرورت به حمایت محلی را روشن ساخته است. واقعیت روشن دیگر آن است که چالش تضمین امنیت افراد ملکی در مقابل دشمنان تروریست و شورشی بسیار دشوار است. از آنجایی که نیروهای ائتلاف و ناتو، برای حفظ اصول قانون غربی، نمی‌توانند همه‌جا حضور دائمی داشته باشند، تروریست‌ها و شورشیان از تمام طرق ممکن ایجاد رعب می‌کنند و مردم را به حاشیه رانده و تضعیف می‌نمایند.

اصول و مفاهیم بسیاری وجود دارد که سربازان غربی را در برقراری تعامل با نهادهای قبیله‌ای و جمعی کمک می‌کند. با وجود آنکه هیچ الگوی ثابتی برای تطبیق تکنیک‌ها وجود ندارد و هر منطقه قبل از اقدام به عمل، تحلیل دقیق خاص خود را می‌طلبد، اصول و مفاهیم متعددی وجود دارد که هنگام قدم گذاشتن افراد داخل منطقه قبیله‌ای، باید رعایت شوند.

- نخست و مهم‌تر از همه اینکه انعطاف‌پذیری فرمان باید در هرگونه تعامل با قبایل حفظ شود؛ چون اوضاع و محیط‌ها متفاوت‌اند، تکنیک‌ها نیز باید چنین باشند؛ هرچند روش‌های مؤثر را می‌توان تکرار کرد، در ما نحن فیه به هیچ‌وجه الگوی ثابتی برای تطبیق وجود ندارد.
- محیط را مطالعه کنید. از گروه‌های مختلفی که در منطقه موردنظر شما

- آمیخته هستند، شناخت حاصل کنید. با تحولات درون‌گروهی و فراگروهی آشنا شوید. مواظب شناسایی مسائل محلی‌ای که نیازمند شناخت خاص‌اند، باشید - مواردی که باید از آن دوری شود یا به‌عنوان فرصت استفاده گردد.
- دنبال فرصت برای تعامل باشید. این امر ممکن است به سادگی فراهم‌سازی امکانات شهری یا شناسایی شکاف میان گروه‌های رقیب منطقه باشد.
- صبور و انعطاف‌پذیر باشید. بدانید که مفهوم غربی زمان با تلقی بسیاری کنشگران قبیله‌ای تفاوت اساسی دارد. ایضاً، ناکامی یک ابتکار مشخص ضرورتاً به‌معنای ناکامی تمام برنامه نیست.
- تفاوت‌های مفاهیم و روش‌های غربی و قبیله‌ای در زمینه آبروداری را بدانید. همیشه اهمیت حفظ آبروی رهبر قبیله را درک کنید - و در اوضاعی که آبروی او با خطر مواجه است، برایش راه‌گریز قرار دهید. همچنین باید در ذهن داشته باشید که این آبرو بنیادش را از چشم‌انداز قبیله می‌گیرد؛ لذا آنچه شما نقض توافق‌نامه می‌دانید، ممکن است به‌خاطر منفعت قبیله صورت گرفته باشد و بنابراین در نگاه قبیله کاری آبرومندانه محسوب شود.
- در مقام تعامل با اعضای قبیله مقام آبرومندانه‌ای کسب کنید و در حفظ آن بکوشید.
- در تعامل با کنشگر قبیله‌ای، باید از موضع تواضع وارد شوید. قدرت مورداحترام است، اما به یاد داشته باشید که شما یک خارجی هستید و بسیار زشت است که میزبان خود را با تندی توهین کنید. فراموش نکنید که افغان‌ها با انگلیس و شوروی جنگیده و آنان را شکست داده‌اند - این دلیلی می‌شود بر اینکه شما باید آن‌ها را احترام کنید و آنان به مهارت‌های رزمی خود افتخار کنند.
- چیزهایی مفیدی برای آن‌ها فراهم سازید که خود ندارند؛ آثار مثبت خود و آثار منفی تروریست‌ها را شرح دهید (بافت اجتماعی).
- از نقاط عطف استفاده کنید و همکاری‌های تدریجی‌تان را مشروط سازید؛ رویکرد عدم مداخله بر این فرض ناقص استوار است که اعضای قبایل همکار بدون انگیزه برای حمایت از منافع شما قدم پیش می‌گذارند (مانند اقدام رئیس‌جمهور مشرف در مورد مناطق خودمختار قبایلی).

- در کنار احترام گذاشتن به فرهنگ، دین و نظام‌های مرتبط آن‌ها (آبرو)، مگذارید که از آنان علیه شما استفاده شود.
- مراقب باشید که به ابزار و آلت دست سیاست محلی تبدیل نشوید. به افراد و دیدگاه‌های مختلف گوش دهید. تلاش جدی کنید تا زیر نفوذ گروهی که ابتدائاً پذیرا تر به نظر می‌رسد، نروید؛ احتیاط کنید که برای خدمت به اهداف گروهی خاص جذب، مجبور و استفاده نشوید.
- از آنجایی که به دلیل امتیاز جمعی تروریست‌ها در ارتباطات، احتمالاً قادر به از کار انداختن تلاش‌های تبلیغاتی آن‌ها نخواهید بود، به گسترش «فعالیت‌های آگاهی‌بخش» تأثیرگذار نیاز دارید. در این فعالیت‌ها باید روی صداقت و تعهد خود نسبت به امنیت و پیشرفت جوامع محلی تأکید بورزید و در عین حال، آثار فاجعه‌بار برنامه‌های تروریست‌ها را نیز شرح دهید. آنچه در این فعالیت‌های آگاهی‌بخش اهمیت مرکزی دارد، اثبات اعتبار خود و مشروعیت تلاش‌ها و اهدافتان است، ضمن اینکه هم‌زمان با آن، باید اعتبار و مشروعیت دشمن را نیز از بین ببرید.

جوامع قبیله‌ای، در مبارزه با تهدید نامتقارن افراطی‌ها، هم‌پیمان بالقوه هستند. گرچه تروریست‌ها عموماً از امتیاز تعامل با گروه‌های قبیله‌ای برخوردارند، انگیزه‌ها و اهداف آنان غالباً در تعارض با منافع این گروه‌ها قرار می‌گیرند. «کمونیست‌ها و اسلام‌گرایان افغان هر دو می‌خواستند، در ساختار سنتی جامعه، تغییر رادیکال را با انقلاب از بالا تحمیل کنند. آنان نمی‌خواستند واقعیت‌های پیچیده موجود را قبول کنند، بلکه آرزو داشتند از طریق دستور و فرمان قبیله‌گرایی و قوم‌گرایی را نابود سازند، کاری که ناممکن بود.»^{۷۵} گرچه در عبارت اخیر، اشاره احمد رشید به دهه ۱۹۹۰ میلادی است، همان ذهنیت و شکاف در اعضای امروز طالبان نیز وجود دارد؛ «همان‌گونه که در القاعده عراق دیدیم، گروه‌های تروریستی اسلام‌گرا، در اثر تندوری‌هایشان، به تدریج حمایت محلی را از دست دادند. 'طالبان جدید واقعاً احساساتی‌اند. آنان بسیار نسنجیده و شتاب‌زده عمل می‌کنند. آنان معتاد جنگ‌اند.»^{۷۶} با توجه به وجود تفاوت‌های شدید بین دو نوع ایدئولوژی افراطی و قبیله‌ای و شکاف‌های ذاتی میان انگیزه و وفاداری در این دو ایدئولوژی، فرصت ایجاد ارتباط از طریق عناصر دیگر وجود دارد. باید این شکاف‌ها را تعمیق کرد، اما ارتباط

صرفاً با صبر و دانش عمیق نسبت به محیط، جامعه و منافع آن میسر می‌شود. موفقیت، از طریق اعتمادسازی محتاطانه و داشتن قدرت عکس‌العمل پاسخگوینه در برابر پیشرفت و تغییر اوضاع، به دست می‌آید - و نیز از طریق تعامل با هم‌پیمان قبیله‌ای، و پاسخگویی (تصمیم‌گیری و عمل) سریع‌تر در مقایسه با دشمن.

با توجه دوباره به سناریویی که رابرت کاپلان به تصویر کشید و مقایسه آن با وضعیت اکنون جهان، به نظر می‌رسد که بسیاری از دیدگاه‌های او درست است. «اگر سخن کاپلان کاملاً یا دست‌کم تا حدودی درست باشد، آنگاه نقشه خاورمیانه، آفریقا و جنوب غرب آسیا، در طول عمر کسانی که اکنون زنده‌اند، دوباره ساخته خواهد شد. بخش زیادی از این نقشه‌کشی مجدد را آنچه توسعاً 'قبیله' توصیف می‌شود، انجام خواهد داد.»^{۷۷} هنگام ناکامی دولت‌ها، ساختارهای سازمانی بسیار اندکی باقی می‌مانند. اما ساختارهای قبیله‌ای با پایه‌های بقای قدیمی خود اثبات می‌کنند که پایداری آن‌ها در دنیای مدرن مانند گذشته‌شان می‌باشد.

آن‌گونه که در الانبار دیده شد، هم‌پیمان‌های قبیله‌ای می‌توانند عنصری تعیین‌کننده در موفقیت مبارزه با تروریسم باشند؛ «... اقدامات عراقی‌ها در مخالفت با مداخلات القاعده در امور داخلی عراق ... از اهمیت بالایی برخوردار است و دلالت روشن دارد بر اینکه وقتی تروریست‌ها مردم محلی را از خود ناخشنود سازند، آسیب می‌بینند.»^{۷۸} نکته حیاتی برای حصول این‌گونه موفقیت آغوش باز برای دریافت حمایت‌های گوناگون قبایل و تمایل به انجام عملیات به‌شیوه‌ای متفاوت از دکتین و نظریات سنتی غربی است. باید در نظر داشت که از بعضی لغزشگاه‌ها هنگام طلب و دریافت کمک از گروه‌های قبایلی اجتناب کرد. این‌طور نیست که ما فقط خواهان کمک آنان در مبارزه با تروریسم هستیم، بلکه برای موفقیت به کمک آنان نیاز داریم.

1. Kaplan, 'The Coming Anarchy'.
2. Roy, *The Failure of Political Islam*, 152.
3. Markey, *Securing Pakistan's Tribal Belt*, 9.
4. Anwar Syed, 'Dealing with the Militants', *The Dawn*, 6 July 2008.
5. Markey, *Securing Pakistan's Tribal Belt*, 9.
6. Anwar Syed, 'Dealing with the Militants', *The Dawn*, 6 July 2008.
7. 'Karzai Emphasizes Importance of Tribal Strength in Fighting Terrorism', People's Daily OnLine. Updated 26 June 2006, http://english.people.com.cn/200606/26/eng20060626_277268.html.
8. Abu-Lughod, 'Zones of Theory', 297.
9. Millen, 'The Hobbesian Notion of Self-Preservation', 1.
10. Ibid., 2.
11. Ibid., 4.
12. Tapper, 'Anthropologists, Historians, and Tribespeople', 64–5.
13. Tapper, 'Holier Than Thou', 258.
14. Tapper, 'Anthropologists, Historians, and Tribespeople', 68 (my italics). This also supports the notion that the terror agent acts with a tribal mindset and perspective, regardless of an active association within a tribe.
15. Library of Congress. 'Country Study – Afghanistan', 114.
16. Barfield, 'Tribe and State Relations', 154.
17. Malinowski, *Argonauts of the Western Pacific*.
18. Abu-Lughod, 'Zones of Theory', 272.
19. Harrison, 'Thinking About the World We Make', 11.
20. I personally observed this dynamic while being stationed in Fallujia in 2005.
21. <http://encyclopedia.thefreedictionary.com/Pashtun>.
22. Dupree, 'Tribal Warfare in Afghanistan and Pakistan', 270.
23. Ibn Khaldun, *The Muqaddimah*, 98.
24. Library of Congress 'Country Study – Afghanistan'.
25. Ibid., 114.
26. Ibid., 108.
27. Abu-Lughod, 'Zones of Theory', 286.
28. Library of Congress. 'Country Study – Afghanistan', 108.
29. Ibid., 115.
30. Ibid., 116.
31. Ibid., 116.
32. Issawi and Leaman, 'Ibn Khaldun' بنیاد اندیش
33. Members of the Hadendoa branch of the greater Beja tribe of Sudanese origins were called 'Fuzzy Wuzzies' by the British as a result of the 'frizzy' manner in which they wore their hair.
34. Roy, *The Failure of Political Islam*, 152.
35. Ibid., 160.
36. Dupree, 'Tribal Warfare in Afghanistan and Pakistan', 270.
37. White, 'Some Thoughts on Irregular Warfare'. This list is taken from multiple portions of White's document and is not a comprehensive list of his research. This list was compiled due to its relevance to the aspects of tribal warfare in particular.
38. Peters, 'The New Warrior Class'.
39. White, 'Some Thoughts on Irregular Warfare'.
40. Markey, *Securing Pakistan's Tribal Belt*, 14.
41. *existing attitudes*

42. *created attitudes*
43. Sivan, *Isla et la croisade*, 7, as discussed in Wheatcroft, *Infidels*, 189.
44. Hutchinson, 'The Concept of Revolutionary Terrorism'.
45. 'The Ghosts of Anbar, Part II of IV: Through the Window, Clearly', Fox News, by Michael Yon, 27 August 2007.
46. Amir Latif, 'Pakistan Tribes Take on Uzbek Militants', Islamonline.net, 22 March 2007. See also: Ismail Khan, 'The Game is up for Uzbeks', The Dawn Internet Edition, 5 April 2007 and D. Suba Chandran, 'Attacks on Uzbek Militants in South Waziristan: Issues and Implications of an Internal Jihad', Pakistan Security Research Unit (PSRU) Brief No. 9, 17 April 2006.
47. Zissis, 'Background', 2.
48. 'Army to Pull Out if Tribesmen Expel Militants: President', The International News, 27 April 2006.
49. Ibid.
50. Library of Congress, 'Country Study – Afghanistan'.
51. Rashid, *Taliban*, 93.
52. Ibid., 88.
53. Ibid., 93.
54. Tapper, 'Holier Than Thou', 260.
55. Rashid, *Taliban*, 85.
56. Roy, *The Failure of Political Islam*, 153.
57. Markey, *Securing Pakistan's Tribal Belt*, 4.
58. See Gunaratna, *Inside Al Qaeda*, 288.
59. Although in both traditional Arab and Pashtun systems, there is a strong egalitarian aspect to their organization and function. In these cases, tribal leaders rarely enjoy dictatorial type powers.
60. Richards, *The Savage Frontier*, 60.
61. Markey, *Securing Pakistan's Tribal Belt*, 33.
62. Personal observations from operations in Al Anbar Province, Iraq. This is/was generally considered common knowledge and was considered to be a significant benefit to combined operations with Iraqi forces; 'they notice things we don't notice.'
63. White, 'Some Thoughts on Irregular Warfare'.
64. Ibid.
65. Roy, *The Failure of Political Islam*, 148.
66. Ibid.
67. 'Karzai Emphasizes Importance of Tribal Strength in Fighting Terrorism', People's Daily OnLine.
68. Smith, *The Utility of Force*, 354.
69. Peters, 'The New Warrior Class'.
70. White, 'Some Thoughts on Irregular Warfare'.
71. Peters, 'The New Warrior Class'.
72. command-and-control
73. Shultz and Dew. *Insurgents, Terrorists, and Militias*, 263.
74. Millen, 'The Hobbesian Notion of Self-Preservation', 7.
75. Rashid, *Taliban*, 86–7.
76. 'Younger Leadership for Taliban in Afghanistan', Daily Telegraph, 24 March 2008
77. White, 'Some Thoughts on Irregular Warfare'.
78. Salhani, Claude, 'Al Qaeda's Third Defeat', Washington Times, 19 September 2007.

منابع

- Abu-Lughod, Lila. 'Zones of Theory in the Anthropology of the Arab World'. *Annual Review of Anthropology* 18 (1989): 267–306.
- Barfield, Thomas. 'Tribe and State Relations: The Inner Asian Perspective'. In *Tribes and State Formation in the Middle East*, ed. Philip S. Khoury and Joseph Kostiner, 153–80. Berkeley, Los Angeles, Oxford: University of California Press, 1990.
- Dupree, Louis. 'Tribal Warfare in Afghanistan and Pakistan: A Reflection of the Sementary Lineage System'. In *Islam in Tribal Societies: From the Atlas to the Indus*, ed. Akbar S. Ahmed and David M. Hart, 267–72. London: Routledge & Kegan Paul, 1984.
- Gunaratna, Rohan. *Inside Al Qaeda: Global Network of Terror*. New York: Berkley Books, 2002.
- Harrison, Neil E. 'Complexity in World Politics'. In *Thinking About the World We Make*, ed. Neil E. Harrison, 1–23. Albany, NY: SUNY Press, 2006.
- Hutchinson, Martha Crenshaw. 'The Concept of Revolutionary Terrorism'. *The Journal of Conflict Resolution* 16, no. 3 (1972): 383–96.
- Ibn Khaldun. *The Muqaddimah: An Introduction to History*. Tr. Franz Rosenthal, Princeton, NJ: Princeton University Press, 1967.
- Issawi, Charles, and Oliver Leaman. 'Ibn Khaldun, 'Abd al-Rahman (1332–1406)'. In *Routledge Encyclopedia of Philosophy*, vol. 4, 623–7. London: Routledge.
- Kaplan, Robert. 'The Coming Anarchy'. *The Atlantic*, February 1994. <http://www.theatlantic.com/doc/199402/anarchy>.
- Kipling, Rudyard. *Complete Verse Definitive Edition*. New York: Anchor Books, 1989.
- Library of Congress. 'Country Study – Afghanistan'. [http://lcweb2.loc.gov/cgi-bin/query/r?frd/cstdy:@field\(DOCIDpaf0037\)](http://lcweb2.loc.gov/cgi-bin/query/r?frd/cstdy:@field(DOCIDpaf0037)).
- Malinowski, B. *Argonauts of the Western Pacific*. New York: E.P. Dutton, 1961 (1922).
- Markey, Daniel. *Securing Pakistan's Tribal Belt*. CSR no. 36. New York: Council on Foreign Relations, 2008.
- Millen, Raymond. 'The Hobbesian Notion of Self-Preservation Concerning Human Behavior During an Insurgency'. *Parameters* (Winter 2006–7): 4–13.
- Peters, Ralph. 'The New Warrior Class'. *Parameters* 24, no. 2 (Summer 1994): 16–26.
- Rashid, Ahmed. *Taliban: Militant Islam, Oil and Fundamentalism in Central Asia*. New Haven and London: Yale University Press, 2001.
- Richards, D.S. *The Savage Frontier: A History of the Anglo-Afghan Wars*. London: Pan Books, 2003.
- Roy, Oliver. *The Failure of Political Islam*, translated by Carol Volk. Cambridge, MA: Harvard University Press, 1994.
- Shultz, Richard H. Jr., and Andrea J. Dew. *Insurgents, Terrorists, and Militias: The Warriors of Contemporary Combat*. New York: Columbia University Press, 2006.
- Sivan, Emmanuel. *Isla et la croisade: Ideologie et la croisade dans reactions Musulmanes aux croisades*. Paris: Librairie d' Amerique et d'Orient Adrien Maisonneuve, 1966.
- Smith, General Rupert. *The Utility of Force: The Art of War in the Modern World*. New York: Alfred A. Knopf, 2007 (2005).
- Tapper, Richard. 'Holier Than Thou: Islam in Three Tribal Societies'. In *Islam in Tribal Societies: From the Atlas to the Indus*, ed. Akbar S. Ahmed and David M. Hart, 249–60. London: Routledge & Kegan Paul, 1984.
- Tapper, Richard. 'Anthropologists, Historians, and Tribespeople on the Tribe and State Formation in the Middle East'. In *Tribes and State Formation in the Middle East*, ed. Philip S. Khoury and Joseph Kostiner, 48–73. Berkeley, Los Angeles, Oxford: University of California Press, 1990.
- Wardak, Ali. 'Jirga—A Traditional Method of Conflict Resolution in Afghanistan'. University of Glamorgan, UK. <http://www.docstoc.com/docs/3580369/Jirga-A-Traditional-Mechanism->

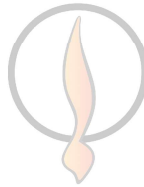
۲۵۶ / پادیا، سال دوم، شماره ۹ و ۱۰، بهار و تابستان ۱۳۹۸، ویژه قومیت و نژاد

of-Conflict-Resolution-in-Afghanistan-Ali.

Wheatcroft, Andrew. Infidels: The History of the Conflict Between Christendom and Islam. New York: Random House, 2003 (2004).

White, Jeffery B. 'Some Thoughts on Irregular Warfare'. <https://www.cia.gov/library/center-for-the-study-of-intelligence/kent-csi/pdf/v39i5a07p.pdf>

Zissis, Carin. 'Backgrounder: Pakistan's Tribal Areas' Council on Foreign Relations. 9 November 2006.



بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴